

بن هشام البزاز) . کتاب ابی بن کعب الانصاری . کتاب الحداد . کتاب عمرو بن هیثم الکوفی .
کتاب علی بن الحسن بن فضال - از شیعه . کتاب علی بن ابراهیم بن هاشم فی نوادر القرآن .
از شیعه . کتاب ابی نصر العباسی . از شیعه .

کتابهاییکه در عدد آیات قرآن

تألیف شده:

اهل مدینه

کتاب العدد المدینی^۱ الاول ، از نافع . کتاب العدد الثانی . از نافع . کتاب العدد ،
از عبسی^۲ کتاب ابن عیاش^۳ فی العدد العدد المدینی الاول . کتاب اسماعیل بن ابی کثیر فی
المدینی الاخیر . کتاب نافع فی عواشر القرآن .

اهل مکه

کتاب العدد ، از عطاء بن یسار . کتاب العدد ، از خزاعی . کتاب حروف القرآن ،
از خلف بزاز .

اهل کوفه

کتاب العدد ، از حمزه زیات . کتاب العدد ، از خلف . کتاب العدد ، از محمد بن
عیسی . کتاب العدد ، از کسائی .

اهل بصره

کتاب العدد ، از ابومعافا . کتاب العدد ، از عاصم جحدری . کتاب الحسن بن ابی
الحسن فی العدد .

اهل شام

کتاب یحیی بن حارث الذماری . کتاب خالد بن معدان ، کتاب اختلاف العدد ، از
وکیع بمذهب اهل شام و دیگران .

کتابهاییکه در ناسخ و منسوخ

قرآن تألیف شده :

کتاب حجاج الاعور . کتاب عبدالرحمن بن زید . کتاب ابی اسحاق ابراهیم المؤدب .

۱- ف (المدنی) .

۲- ف (لعیسی) .

۳- ف (ابن عباس) .

(کتابهای تألیف شده در هات قرآن) (و برگشت آن)

(کتاب ابی عمرالدوری) .

کتابهای تألیف شده در نزول قرآن

کتاب الحسن بن ابی الحسن^۱ . کتاب عکرمة از ابن عباس .

کتابهای تألیف شده در احکام قرآن

کتاب احکام القرآن ، تألیف اسماعیل بن اسحاق قاضی . کتاب احکام القرآن علی

مذهب مالک . کتاب احکام القرآن ، از احمد بن معذل . کتاب احکام القرآن ، از ابوبکر

رازی ، بمذهب اهل عراق . کتاب احکام القرآن ، از امام ابو عبدالله محمد بن ادریس

شافعی . کتاب مجرد احکام القرآن ، از یحیی بن آدم . کتاب احکام القرآن ، از ابو ثور

ابراهیم بن خالد . کتاب احکام القرآن ، از داود بن علی . کتاب الايضاح عن احکام القرآن

مؤلفش مجهول . باید تحقیق شود .

کتابهای گوناگونی که درباره

قرآن تألیف شده

کتاب احمد بن علی المهرجانی المقری فی جوابات القرآن . کتاب ترك المراء فی^۲

القرآن . تألیف فریابی . کتاب المجاز ، تألیف ابو عبیده^۳ . کتاب نظم القرآن ، تألیف

جاحظ . کتاب قطرب فیما سئل عنه الملحدون عن آی القرآن . کتاب المسایل فی القرآن ،

تألیف جاحظ . کتاب المخلوق ، تألیف ابو علی جبائی . کتاب الحروف ، تألیف عبدالرحمن بن

ابو حماد کوفی . کتاب بشر بن معتمر فی متشابه القرآن . کتاب اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه ،

تألیف محمد بن زید^۴ واسطی معتزلی ، کتاب نظم القرآن ، تألیف ابن اخشید . کتاب خلق-

القرآن ، تألیف ابن راوندی . کتاب ابی زید البلخی فی ان سورة الحمد تنوب عن سائر

القرآن . کتاب المسائل المنثورة فی القرآن ، تألیف ابوشقیر . کتاب الانوار ، تألیف ابو مقسم .

کتاب البیان عن بعض الشعر مع فصاحة القرآن ، تألیف حسن بن جعفر بر جلی . کتاب

۱- ف (الحسین) .

۲- ف (عن) .

۳- ف (ابو عبید) .

۴- ف (یزید) .

الناسخ والمنسوخ ، تألیف جعد . کتاب احکام القرآن ، تألیف ابوبکر رازی . کتاب اللغات فی القرآن . تألیف گروهی از علماء . کتاب نظم القرآن ، تألیف ابوعلی حسن بن علی بن نصر . کتاب الامثال ، از ابن جنید .

م م م م

اینست آخرین قسمت مقاله اول ، از کتاب الفهرست ، که در روز شنبه اول شعبان سال سیصد و هفتاد و هفت پایان یافت ، و از خداوند مسئلت داریم ، که ما و تمام کسانی که این کتاب را برایشان تصنیف کرده ایم ، بتندرستی ، و امن و کفایت نگاهداری نماید ، و بلفظ خود این کار را پایان رساند ، و ما را ملهم برضای خود سازد ، و بکرم و قدرت خود ما را بطاعتش توانا نماید . (وحسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی خیرته من خلقه محمد و آله)^۱ .

نام گروهی از متاخران قاریان

ابن منادی

ابوالحسن احمد بن جعفر بن محمد بن عبیدالله^۲ بن ابو داود . از مردم بغداد ، و در رصافه^۳ اقامت داشت . وی القاب^۴ کتابهای خود را با زبر و زیر تلفظ میکرد ، و در تألیفاتش فصاحت مابی بخرج میداد ، از این رو ، مردم صحبت ویرا خوش نداشتند^۵ . وی قرات قرآن ، و غیر از آن را خوب میدانست ، و بیش از صد و بیست کتاب تألیف کرد . ولی دانش وی بعلوم قرآنی بیش از چیزهای دیگر بود . وفاتش در سال سیصد و سی و چهار ، و این کتابها از اوست : کتاب اختلاف العدد . کتاب دعاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاها .

نقاش (دیگر)

علی بن مره ، کنیه اش ابوالحسن ، از مردم بغداد ، و در چهار سوق الفرس^۶ منزل داشت . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب الکسائی . کتاب حمزه - کتاب القرات^۷ الثمانیه ، که برقرات سبعة ، قرائت خلف بن هشام بزاز را افزوده است^۸ .

- ۱- جب ، در حاشیه این صفحه دارد (در دستور بهمین گونه یافتیم) .
- ۲- ف (عبدالله) .
- ۳- رصافه نام یکی از محلات بغداد است و همان (عسکرالمهدی) است که بعد برصافه نامیده شد (ر.ک. دلیل خارطة بغداد ص ۱۰۷ - و منتهی الارب) .
- ۴- ف (فی القرات) جب (فی القاب) .
- ۵- ف (خرجه الی الاشتغال) جب (خرجه الی الاستثقال) .
- ۶- ف (چهارسوق العطش) و چون درجائی دیده نشد که ، چهار سوق الفرس نام یکی از محلات بغداد باشد ، محتمل است (چهارسوق الفردوس) بوده ، ولی در نوشتن (فردوس) ب (فرس) تصحیف گردیده ، زیرا خلیفه معتضد عباسی قصری بنام (الفردوس) در همان منطقه سوق العطش داشته و ممکن است چهارسوقی باین نام در آنجا بوده است (ر.ک. دلیل خارطة بغداد ص ۱۲۲ و ۹۲۶) ولی در کتاب امام الصادق ج ۱ ص ۲۰۵ نام سوق العجم دیده میشود .
- ۷- ف (القراء) .
- ۸- ف (اضاف الیه روایة خلف بن هشام البزاز) و جب کلمه روایة را ندارد .

بکار

بکار بن احمد بن بکار . کنیه اش ابو عیسی ، از قاریان مدینه السلام^۱ است . در (سال) سیصد و پنجاه و دو وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب قرائة الکسائی . کتاب قرائة حمزه .

ابن واثق

ابو محمد عبدالعزیز بن واثق . قرائت حمزه را از ضبی فرا گرفت و منزلش در مدینه ابو جعفر منصور بود^۲ . این کتابها از اوست : کتاب قرائة حمزه . کتاب السنن . کتاب التفسیر . رساله الی ثعلب ای البلاغین ابلغ .

ابوالفرج

مصاحب ابن شنبوذ .

۲۰۱ - مدینه السلام - یا - مدینه ابو جعفر منصور آن قسمت از بغداد است که خلیفه عباسی ابو جعفر منصور معروف بدوانقی در سال ۱۴۵ هجری بنا کرد (ر.ک. دلیل خارطة بغداد ص ۴۳ و منتهی الارب) .

(دومین جزء)

(از)

(کتاب الفهرست)

(در اخبار علما و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمد بن اسحاق ندیم معروف بابو یعقوب)

(وراق)

(از روی دستور^۱ و خط خود او)

(نقل گردید)

حکام‌خط‌المصنف عبد محمد بن اسحق

گراور بالانمونه ایست از خط نویسنده

نسخه چستر بیٹی، و تقلیدی که از خط

مصنف نموده است

(مشمول بر مقاله دوم)

۱- دستور کلمه ایست فارسی که در اطراف ترکیب لفظی و معنای آن مؤلفان را تحقیقات و تتبعات است که مشروحاً در تألیفات خود ذکر کرده‌اند. و در اینجا مراد از دستور ظاهرراً کارنامه ایست که ابن ندیم برای تألیف کتاب خود داشته، و یا دفترچه ایست که این کتاب از آن استخراج شده است. و با توجه بطرز استعمال این کلمه در فارسی قدیم و امروز که گاهی آنرا با الف و تاء (دستورات) و گاهی با هاء (دستورها) جمع بسته‌اند میتوان گفت بمعنی آئین و روش کار است (ر.ک. برهان قاطع ص ۸۲ - و مجله الدراسات الادبیه نشریه دانشگاه بیروت شماره ۳-ص ۲۲۵ - ۲۲۶).

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(وهو ثقتی و به استعین)

مقاله دوم - از کتاب الفهرست

مشمول

بر سه فن

در اخبار نحویان و لغویان و نام کتابهاییکه تصنیف کرده اند

فن اول

آغاز سخن درباره نحو و اخبار نحویان و لغویان بصره

و فصحاء اعراب و نام کتابهاییکه تصنیف کرده اند

محمد ابن اسحاق گوید : بسیاری از علماء عقیده دارند که نحو از ابو اسود دوئلی فرا گرفته شده و ابو اسود نیز از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه آنرا فرا گرفته است .
و دیگران نصر بن عاصم دوئلی و بقولی لیثی را پایه گذار نحو دانند .

بخط ابو عبدالله بن مقله خواندم ، که ثعلب گوید این لهیعه از ابو نصر نقل نمود ، که عبدالرحمن بن هرمز اول کسی است که پایه گذار عربیت بود زیرا ، بیش از هر کسی انساب قریش و اخبارشانرا میدانست ، و خود او هم یکی از قراء قرآن بشمار میرفت . شیخ ابوسعید (سیرافی) رضی الله عنه نیز همین مطلب را برای من نقل کرد ، و بعلاوه گفت : نصر بن عاصم لیثی از قراء و فصحاء بود که ابو عمرو و بن علاء و سائر مردم از او آموختند .

ابو جعفر بن رستم طبری گوید : - نحو را از این جهت نحو خوانند که هنگامیکه علی علیه السلام چیزی از اصول آن را بابوا سود دوئلی میآموخت ، او اجازه خواست که چیزی مانند آن بسازد . و از این جهت آنرا نحو نامیدند .

درباره سببی که ابواسود و ادار باین کار شد اختلاف است ، ابو عبیده گوید : ابواسود نحو را از علی بن ابیطالب علیه السلام آموخته ولی آنچه را که فرا گرفته بود بکسی نیاموخت تا آنکه زیاده ویرا پیغام کرد که چیزی سازد تا راهنمای مردم بمعرفت کتاب الله باشد ، وی پذیرفت و از این کار خودداری نمود ، تا وقتی شنید که کسی قرآنرا چنین میخواند : ان الله یرپئی من المشرکین ورسوله بکسر ل،^۲ با خود گفت: گمان نداشتم کار مردم باینجا کشیده شود ؛ و بنزد زیاد رفته و گفت : من حاضرم آنچه را که خواسته تو باشد انجام دهم . يك نویسنده تیز هوشی لازم است تا بگفته من عمل نماید . برای وی نویسنده از عبدالقیس آوردند ، او را پسند نکرد ، دیگری را آوردند ، که بقول ابوالعباس مبرد ، او نیز از عبدالقیس بود . ابواسود او را گفت : اگر دیدی دهانم را بر حرفی گشودم ، يك نقطه روی آن حرف بگذار . و اگر دیدی دهانم را بستم ، يك نقطه کنار آن بگذار ، و اگر کسره دادم دو نقطه بگذار^۳ . و اینها را نقطه های ابواسود نامیدند .

ابو سعید رضی الله عنه گوید : يك سبب دیگر هم آن بود ، که سعد فارسی از مردم نوبندجان^۴ از کنار ابواسود میگذشت ، و این شخص با خانواده خود ببصره آمده ، و بر قدامه بن مظعون در آمده ، و مدعی بود که بردست او اسلام آورده و از بردگانش میباشد ، سعد که از کنار ابواسود گذشت ، اسب خود را بیدک میکشید ، ابواسود بوی گفت : تو را چه شده ، چرا سوار نمیشوی ، جواب داد : اسبم کج شده ، و مرادش این بود ، که لنگ است . حاضران بخنده در آمدند ، ابواسود گفت اینان بردگانی باشند که خواهان اسلام شده و بآن گرویدند ، و در شمار برادران ما در آمده اند ، این ما هستیم که باید شیوه سخن گفتن را بآنان بیاموزیم . و باب فاعل و مفعول به^۵ را وضع کرد .

۱- زیاد بن ابیه است (ر . ک تعلیقات فلوکل ص ۲۸) .

۲- اصل آیه (ورسوله) بضمه . ل ، است (سوره توبه آیه ۳) .

۳- ف (و ان کسرت فاجعل النقطه من تحت الحرف) جب (فان کسرت فاجعل النقطه نقطتین) .

۴- ف (زندخان) و نوبندجان یکی از شهرهای فارس است که در خوبی و خوش آب و هوایی مشهور بوده و متنبی شاعر در اشعاری آنرا ستوده است (ر.ک. معجم البلدان) .

۵- ف (باب الفاعل والمفعول) .

یکی از دلایل دیگر که پایه گذار

نحو ابواسود دوئلی است

محمد بن اسحاق گوید: در شهر حدیثه^۱ شخصی بنام محمد حسین معروف بابن بعره بود که کتاب جمع آوری میکرد، و خزانه^۲ پر از کتابهای عربی زیادی در نحو و لغت، و آداب، و کتابهای قدیمی داشت که من مانند آنرا نزد کسی ندیده بودم. من بارها نزد او رفته، و با او همدم و مأنوس بودم، و او نفرتی داشت، از اینکه چیزهای خود را بکسی نشان دهد. و از بنی حمدان بيمناك و هراسان بود. کتابدانی نشان داد که وزن آن سیصد رطل^۳ و محتویات آن عبارت بود از: پوست گوره خر، و صك، و کاغذهای مصری، و چینی، و تهامی، و پوست شتر و کاغذهای خراسانی با حواشی و تعلیقات از (لغت) عرب، و قصیده‌های یکدانه و مفردی از اشعار عرب، و چیزهایی در نحو، و حکایات، و اخبار، و اسمار^۴، و انساب، و سائر علوم عرب و غیر عرب، و نام مردی از اهل کوفه را برد که من فراموش کرده‌ام، گفت: این شخص در جمع آوری، و بدست آوردن نوشتجات قدیمی حرصی داشت، و همینکه اجلش سر رسید، بر عایت دوستی که با من داشت، و نیکوئیهایی که من درباره او کرده بودم، و هم عقیده گئی که در مذهب با هم داشتیم، چه او نیز از شیعیان بود، تمام اینها را بمن بخشیده است.

من تمام آنها را دیده، و زیر و رو کرده، و شگفت انگیز چیزهایی را در آنها مشاهده نمودم و با آنکه گذشت زمان کار خود را کرده و آنها را پلاسیده، و پوسانده، و تحریفاتی در آنها ایجاد کرده بود. باز در یکایک آن جزوه‌ها، نوشته‌ها، و لوله کتاب‌ها امضاهایی از علما دیده میشد که نام نویسندگان آنها را تصریح، در زیر هر امضائی پنج شش نفر خط هم دیگر را گواهی کرده بودند. از جمله: قرآنی بخط خالد بن ابوهیاج، از اصحاب علی علیه السلام^۴ دیدم، که بعدها آن قرآن با بوعبدالله بن حانی رحمة الله رسید. و نامه‌هایی بخط امام حسن با امام حسین^۵ علیهما السلام و امانات و عهد نامه‌هایی بخط امیر المؤمنین علی علیه السلام، و خط سائر کاتبان پیغمبر صلعم^۶ در آن دیده، و نوشتجاتی نیز در نحو، و لغت، از علماء مانند ابو عمرو بن علاء، و اصمعی.

۱- حدیثه نام چندین شهر و قصبه است مانند حدیثه الموصل که شهر کوچکی است در جهة شرقی دجله نزدیک زآب بالا. و حدیثه الفرات در چند فرسخی انبار، و حدیثه از قراء غوطه دمشق و در اینجا ظاهراً حدیثه الفرات است. (ر.ک. معجم البلدان).

۲- رطل معادل دوازده اوقیه، و اوقیه چهل درم است (فرهنگ نفیسی).

۳- ف (والاسماء).

۴- ف (رضی الله عنه).

۵- ف (بخطوط الامامین الحسن والحسین) جب (بخطوط الائمة من الحسن الی الحسین).

۶- جب (علیه السلام).

و ابو عمرو شیبانی، و ابن اعرابی و سیبویه و فراء و کسائی، و نوشنجاتی از اصحاب حدیث، مانند سفیان بن عیینه، و سفیان ثوری، و اوزاعی، و دیگران در آنها دیده میشد و چیزی میان آنها دیده شد که دلالت داشت بر اینکه نحو از ابو اسود است. و آن چهارورقی بود که گویا ورقش چینی، و بر آن نوشته بود: در اینجا کلامی است در فاعل و مفعول، از ابو اسود رحمه الله و در زیر این خط، بخطی قدیم نوشته بود، این است خط علان نحوی، و در زیر آن داشت، این است خط نصر بن شمیل. پس از وفات این شخص، آن کتابدان و هر چه در آن بود، ناپدید گردیده. و خبری از آن بدست نیامد. و من با جستجوی فراوانی که از آن نمودم، جز همان قرآن، نه چیزی از آن دیدم، و نه چیزی از آن شنیدم.

نام کسانی که نحو را از ابو اسود دوئلی

فرا گرفتند

گروهی مانند: یحیی بن یعمر، و عنبسه بن معدان، که همان عنبسه الفیل است، و میمون بن اقرن، نحو را از ابو اسود فرا گرفتند. برخی از علماء گویند: نصر بن عاصم نیز از ابو اسود آموخته بود.

اما یحیی بن یعمر، وی از عدوان بن قیس بن غیلان بن مضر، همپایه بنی لیت بن کنانه است، که مردی امین و عالم بود، از وی نقل حدیث کنند. و ابن عباس، و ابن عمر، و دیگران را دیده داشت، و قتاده و غیره از او روایت کرده اند. اما عنبسه، بن معدان فهری، مردی از مردم میسان^۱ است، که بیصره آمده و در آنجا اقامت کرد، و بدین جهت ویرا ملقب بفیل داشتند، که پدرش هزینه فیل زیاد را عهده دار بود، و باین نام خوانده میشد.

پس از عنبسه، عبدالله بن اسحاق حضرمی، برده^۲ حضرموت است که فرزدق او را باین شعر هجو کرد:

فَلَوْ كَانَ عَبْدَ اللَّهِ مَوْلَى هَجَوْتَهُ وَلَكِنْ عَبْدَ اللَّهِ مَوْلَى الْمَوَالِيَا^۳

و از کسانی که در دوران خود سرآمد اقران گردید، عیسی بن عمر ثقفی است ابو سعید رحمه الله برایم حکایت کرد: که مزاحم بن ابوسعید^۳ از قول ما زنی، و او از قول

۱- میسان شهریست میان واسط و بصره (قاموس الاعلام ترکی).

۲- عبدالله اگر تنها برده بود، من هجوش میکردم، ولی او برده بردگان میباشد.

۳- ف (ابوسعید).

اصمعی ، از عیسی بن عمر نقل کرد که ، ما با حسن در راهی میرفتیم ، و عبدالله بن اسحاق همراه ما بود ، حسن گفت: این مردمانرا بسوی خود بکشید که طلعه^۱ اند . ابو عبدالله بن اسحاق از بغل یادداشتهای خود را درآورده ، و آنرا نوشته و گفت : ای ابوسعید ، طلعه را ما از شما آموختیم ... و همچنین ابو عمرو بن علاء^۲ .

اخبار عیسی بن عمر ثقفی از طبقه

ابو عمرو بن علاء

واو عیسی بن عمر ثقفی است نه عیسی بن عمر همدانی که از مردم کوفه بود ، و از او قرائتهائی روایت شده است . این عیسی بن عمر ، از مردم بصره ، و از نحویان برجسته آنجا بشمار میرفت . و از عبدالله بن اسحاق و دیگران آموخته ، و خلیل بن احمد از او آموخته است .

عیسی از دو چشم نابینا ، و از قاریان بصره است که در سال یکصد و چهل و نه وفات یافت و کتاب الجامع ، و کتاب المکمل از اوست .

قاضی ابوسعید رحمه الله ، این شعر خلیل را که در آن نام عیسی و آن دو کتاب آورده ، برای ما خواند :

بَطَّلَ النَّحْوُ جَمِيعًا كَلَّهُ	غَيْرَ مَا أَحَدَثَ عَيْسَى بِنَ عَمْرٍ ۳
ذَاكَ إِكْمَالٌ وَ هَذَا جَامِعٌ	وَهُمَا لِلنَّاسِ شَمْسٌ وَ قَمَرٌ ۴

این دو کتاب اکنون نایابست ، و در دست کسی نیست و از کسی هم شنیده نشد که بگوید آنها را دیده است .

اما درباره ابو عمرو بن علاء ، ما در مقاله اول ، ضمن اخبار قاریان قرآن ، یادی از او کرده ایم .

۱- نفس طلعه ، بضمه و بعد فتحه ، آرزوهای هوس پرورانه (قربالموارد) .

۲- ف ابو عمرو بن العلاء را متصل بجمله قبل آورده که بنظر خواننده مغلق میآید و جب پس از چند نقطه آنرا آورده برای آنکه برساند ابو عمرو بن علاء نیز از کسانی است که در دوران خود سرآمد اقران بوده است .

۳- نحو سربس باطل گردید . جز آنچه را که عیسی بن عمر بوجود آورده .

۴- ان یکی (اکمال) و این نیز (جامع) است و هر دو برای مردم مانند شمس و قمرند .

اخبار یونس بن حبیب

بخط ابوالحسن خزاز خوانده‌ام که نوشته است ، چنین پندارم ، ابو عبدالرحمن یونس بن حبیب برده بنی لیث بن بکر بن عبد مناة بن کنانه است. ولی این را از روی تحقیق نمیدانم ، چون او همیشه با آنان زندگانی میکرد ، دیگر برده بودن ، یا نبودن او را بدست نیاورده‌ام ، ابوسعید او را مکنی با بومحمد ، و برده ضبه گفته. و صاحب مفاخر العجم ، ویرا از نژاد ایران و از مردم جبل^۱ دانسته و بآن مفاخرت ورزیده است . وی داناتر از هر کس بچگونگی نحو بوده و از وی حکایت شده است که گفته بود : من از عبدالله بن ابو اسحاق حضرمی چیزی شنیده ندارم ، ولی از او پرسیدم آیا میدانند کسی سویق را بجای صویق^۲ گفته باشد جواب داد : این لغت عمرو بن تمیم است .

یونس از اصحاب ابو عمرو بن علا بود ، و در بصره حلقه مجلس درسی داشت . دانشجویان و اهل ادب ، و فصحاء اعراب ، و وفود^۳ بادیه نشینان ، بآنجا روی می‌آوردند. و بخط ابوعبدالله بن مقله خواندم که ، ابوالعباس ثعلب ، سن او را بیش از صدسال میدانست. و برای سالخوردگی خانه نشین گردید . و بسال یکصد و هشتاد از دنیا رفت . و بنوشته اسحاق بن ابراهیم موصلی ، یونس هشتاد و هشت سال زندگانی کرد ، نه زن داشت ، و نه جاریه ، و هیچ هدفی نداشت جز طلب علم ، و گفتگو با بزرگان ، و از کتابهای اوست : کتاب معانی القرآن . کتاب اللغات . کتاب النوادر الکبیر . کتاب النوادر الصغیر . کتاب الامثال .

اخبار خلیل بن احمد

عبدالرحمن خلیل بن احمد ، و ابن ابوخیثمه گوید ، احمد پدر خلیل اولین نفری است که در اسلام بنام احمد خوانده شد. نژادش از ازدفراهِید^۴ است و یونس میگفت :- فرهودی چون اردوسی. وی توانائی زیادی در استخراج مسائل ، و تصحیح قیاسات داشت و اول کسی است که عروض را درآورد ، و اشعار عرب را در پناه آن قرار داد . و از زاهدانی بود که تنها با علم و دانش سروکار داشت (و از عاصم و غیره نیز روایاتی دارد) و اشعار کمی نیز گفته است .

-
- ۱- جبل نام شهرهائیسست که در میان آذربایجان ، و عراق ، و خوزستان ، و فارس ، و دیلم است (معجم البلدان) .
 - ۲- سویق و صویق در معنا یکی ، و بمعنی قاوت است (منتهی الارب) .
 - ۳- وفود جمع وافد و بمعنی فرستادگانست (اقرب الموارد) .
 - ۴- فراهید تیره ایست از ازد که نام پدرشان فرهود بوده و بآنها فراهید گویند (منتهی الارب) .

خلیل در سال یکصد و هفتاد در بصره وفات یافت ، و هفتاد و چهار سال زندگانی کرد و از تصنیفات او کتاب العین است .

بخط ابوالفتح نحوی . رئیس بنی فرات ، که راستگو ، و موشکاف ، و کنجکاو بود ، خواندم که ابوبکر بن درید گوید: در سال (دویست) و چهل و هشت یکی از وراقان ، کتاب العین را از خراسان ببصره آورد و در چهل و هشت جزء بود که پینجاه دینار آنرا فروخت . ما شنیده بودیم که این کتاب در خراسان ، و در خزینة طاهریه است ، تا آنکه وراق مومی‌الیه آنرا ببصره آورد .

گویند : خلیل این کتاب را تألیف کرد و بسفر حج رفت و آنرا در خراسان گذاشت . و از خزائن طاهریه بعراق آورده شد . این کتاب را کسی از خلیل روایت نکرده ، و در اخبار هم شنیده نشد که مؤلفش اوست .

گفته‌اند لیث از فرزندان نصر بن سیار در مدت کوتاهی که با خلیل مصاحبت داشت ، خلیل این را برای او ترتیب داده ، و رویه کار را با او گفته ، و چون مرگ او را در ربود ، لیث آنرا با تمام رسانید ، و حروف آن از حروف حلق و گلو آغاز میگردد که اولش : عین . حاء . هاء . غین . قاف . کاف . جیم . شین . صاد . ضاد سین . راء . طاء . دال . تاء . ذال . ثا . زاء . لام . نون . فا . میم . (باء) . الف یاء . واو . است .

حکایت دیگر درباره

کتاب العین

ابو محمد بن درستویه چنین آورده است که ، من کتاب العین را باین اسناد شنیده‌ام ابوالحسن علی بن مهدی کسروی ، میگفت محمد بن منصور معروف بمحدث برای من حکایت کرد که ، لیث بن مظفر بن نصر بن سیار گفت : من نزد خلیل بن احمد (رضی الله عنه) میرفتم ، روزی خلیل بمن گفت اگر کسی الف . با . تا . تا . و امثال آنرا بترتیبی که من میدهم تألیف کند ، تمام کلام عرب را در آن گنجانده و پایه میگردد که هیچ چیزی از آن خارج نخواهد ماند ، من باو گفتم چگونه میتوان این کار را انجام داد . گفت آنرا بردو حرفی ، سه حرفی ، چهار حرفی ، و پنج حرفی : تألیف کند ، چون در لغت عرب از این بیشتر کلمه نیست . لیث میگفت ، من مرتب سؤالهائی مینمودم و او جوابهائی میداد که من بدرستی پی بآن نمیبردم و بهمین منظور چند روزی بنزدش میرفتم ، تا آنکه بیمار شد و من هم بقصد حج بمکه رفته و نگرانی بسیاری داشتم که نبادا بمیرد ، و آنچه برای من شرح داده از میان

برود . از حج که برگشتم بدیدارش رفتم ، دیدم که او تمام حروف را بهمانگونه که درصدر کتاب است تألیف کرده ، و آنرا از حفظ برای من املا نمود ، و در جائی که تردید پیدا میکرد ، از من میخواست که تحقیقی در آن نموده ، در صورت صحت ، آنرا بنویسم . و بهمین گونه عمل کردیم ، تا تمام این کتاب از کار درآمد^۱ .

علی بن مهدی گوید: من از محمد بن منصور یک نسخه از همان کتاب العین را گرفتم که محمد بن منصور از لیث بن مظفر نسخه برداری کرده بود ، ولیث از فقهاء وزهادی بود که مأمون کوششی داشت او را بقضاوت تعیین کند و او پذیرفت ، و ابوهندام کلابی از وی روایت کرده است .

محمد بن اسحاق گوید : نسخه که دعلج داشت ، همان نسخه ابن علا سجستانی بود . و ابن درستویه گوید : ابن علاء از آن اشخاصی بود که برای شنیدن این کتاب حاضر میشد .

گروهی از علماء اشتباهات و تعصیفاتی از خلیل در کتاب العین گرفته اند ، که او چیزهای مستعملی را مهمل ، و چیزهای مهملی را مستعمل دانسته است . و از این گروهند: مفضل بن سلمه ، و عبدالله بن محمد کرمانی ، و ابوبکر بن درید ، و جهضمی ، و هناء دوسی^۲ . و گروهی از علماء نیز به پشتیبانی از خلیل برخواسته ، و هر دسته دسته دیگر را تخطئه کرده اند ، که ما آنرا در جای خود ، هنگام شرح احوال این اشخاص ، ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی .

و نیز این کتابها از خلیل است : کتاب النغم- کتاب العروض ، کتاب الشواهد . کتاب النقط والشکل . کتاب فائت العین . کتاب الایفاع .

نام مشاهیر فحساء اعراب^۳ که علماء

از آنان شنیده اند ، و شمه از اخبار و انساب آنان

محمد^۴ گوید: در اینجا مقتضی دانستیم از آنان یادی نمائیم ولو آنکه زمان و مکان این اشخاص با هم تفاوت زیادی دارد . زیرا علما از آنان آموخته بودند ، و ما نام آنها را بدون رعایت ترتیب در اینجا ذکر مینمائیم .

افار بن لقیط

گویند: - او برتبه بلندی از سرگین جلوس میکرد ، و اصحابش گرداگرد او نشسته ، و

۱- جب در پای صفحه دارد (با دستور منقول از مصنف رحمه الله مقابله گردید) .

۲- ف (السدوسی) .

۳- ف (فحساء العرب) و جب (فحساء الاعراب) و کلمه اعراب اختصاص ببادیه نشینان دارد ، و مقردان ؛ اعرابی است (المنجد) .

۴- ظاهراً همان ، محمد بن اسحاق ، مؤلف کتابست .

از وی میآموختند، روزی گفت: این بوی عفونت از چیست؟ برخی گفتند: شما بر کالبدان نشسته‌اید.

ابوالبیداء ریاحی

شوهر مادر ابومالك، عمرو بن کرکره، و نامش اسعد بن عصمه، از اعراب بادیه و مقیم بصره بود و بآموزگاری کودکان اشتغال داشت و اجرتی دریافت میکرد. و تمام عمرش را در بصره گذرانده، و مردم از او استفاده علمی داشتند. وی شاعر هم بود، و از اشعار اوست:—

قَالَ فِيهَا الْبَلِيغُ مَا قَالَ ذُو
الْعَى وَكُلُّ بَوْصَفِهَا مَنْطِقٌ^۱
وَ كَذَلِكَ الْعَدُوْلَمْ يَعْدُ قَدَّ
قَالَ جَمِيلاً كَمَا يَقُولُ الصَّدِيقُ^۲

ابو مالك عمرو بن کرکره

اعرابی

در بادیه آموزگاری و در شهر صحافی میکرد. بردهٔ بنی سعد و راویه^۳ ابوالبیداء بود. و مادرش را ابوالبیدا، بزنی داشت. گویند: — ابو مالك تمام لغت عرب را در حفظ داشته، و پیروی از رویه بصریان مینمود. جاحظ گوید: ابو مالك از خوبان بوده، و میگفت اغنیاء و توانگران نزد خداوند گرامیتر از فقراء و درویشانند، و فرعون نزد خدا عزیزتر از موسی است. چیزهائی گرم و سوزنده را که خوردنش غیر ممکن بود میبلعید، و آزاری نمیدید^۴. و این کتابها از اوست؟ کتاب خلق الانسان. کتاب الخیل.

ابو عرار اعرابی

از بنی عجل، و از فصحا است. گویند: — در بسیاری معرفت بعلم لغت، بیایه ابومالك میرسید. و طبع شعر داشت. روزی جناد، و اسحاق بن جصاص نزد ابوعرار رفتند، و جناد گفت، چیزی گفته‌ام گوشدار (و جایزه آنرا بده) گفت بگو.

۱— دربارهٔ او بلیغ همان را گوید، که مردمان ناتوان در سخن گفته و همه در ستایش او سخن سرا باشند.

۲— چنانکه دشمنان او، چشم‌پوشی نکرده، و همان خوبیهائی را گویند که دوستانش گفته‌اند.

۳— راویه کسی را گویند که حدیث یا شعر دیگری را نقل کند (المنجد).

۴— جب (ویلتقم الحار الممتنع ولا یولمه).

(جناد) گفت :

فَإِنِ كُنْتَ لَاتَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانظُرِي
إِلَى دَيْرِ هِنْدٍ كَيْفَ خُطَّتْ مَقَابِرَهُ ۲

اسحاق گفت :

تَرَى عَجَبًا مِمَّا قَضَى اللَّهُ فِيهِمْ
رَهَائِنُ حَتْفٍ أَوْ جِبْتَهُ مَقَادِرَهُ ۳

ابو عرار گفت :

بَيُوتٌ تَرَى اثْقَالَهَا ۴ فَوْقَ أَهْلِهَا
وَ مَجْمَعٌ زَوْرٌ لِأَيْكَلِمِ زَائِرُهُ

و ابو عرار تألیفاتی نداشت .

ابو زید کلابی

نامش یزید بن عبدالله بن حر، اعرابی بدوی است، دعبل گوید: در ایام مهدی که مردم دچار قحطی شدند . او بینداد آمده و در قطیعه^۶ عباس بن محمد چهل سال اقامت نموده ، و همانجا درگذشت . و از شاعران بنی عامر بن کلاب بشمار میرفت ، و این کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب الفرق . کتاب الابل . کتاب خلق الانسان .

ابوسرار^۷ غنوی

از فصحا است . ابو عبیده و کسانیکه بعد از او بودند ، از وی آموخته اند . وی با محمد بن حبیب بن ابوعثمان مازنی معاشرت داشت ، چنانکه ابوعثمان گوید : من جوان بودم و نزد پدرم این آیه را میخواندم ، فتری الودق یخرج من خلاله .^۸ ، ابوسرار^۹ که از فصحا بود گفت : یخرج من خلله . پدرم گفت : من خلله نیز قرائتی است . ابوسرار^{۱۰} گفت : مگر گفته این شاعر را نشنیده : -

۱- ف . (ان) .

۲- اگر نمیدانی که مرگ چه باشد ، بدیروند نظرافکن که چگونه قبرهایش بخت در آورده شده است .

۳- تا شکفت انگیز قضاوت خداوند را درباره آنها مشاهده کنی ، که همه گروگان مرگی باشند که تقدیر بر آنها روا داشته است .
۵- ف (اقفالها) .

۵- خانه هائی را میبینی که بارهایش بر روی مردمش باشد و زیارتگاهی است که زائرانش سخنی نگویند .

۶- قطیعه ، (بنه) حشمدارانست (منتهی الارب) .

۷- ف (ابوسوار) .

۸- این آیه در دو سوره از قرآنست یکی در سوره نور آیه ۴۳ - و یکی در سوره روم

آیه ۴۷ .

۹- ف (ابوسوار) . ۱۰- ف (ابوسوار) .

ثَنَيْنَ بِعُمْرَةٍ فَخَرَّ جُنٌّ مِنْهَا^۱ خُرُوجَ الْوَدَقِ مِنْ خِلَلِ السِّحَابِ^۲

ابو عثمان گوید : خلل و خلال یکی است ، و هر دو مصدرند .

ابو جاموس

ثور بن یزید ، اعرابی است که بصره میآید ، و بر خانواده سلیمان بن علی وارد میشد . ابن مقفع فصاحت را از او فراگرفت . و مصنفاتی ندارد .

ابوشمخ^۳

اعرابی بدوی ، مقیم حیره^۴ و کتاب الابل . از اوست ، و شیخ ابومحمد ابن ابوسعید آنرا بخط صعودا دیده است .

شبیل بن عزره^۵ ضبعی

از خطیبان و علماء خوارج بود ، و قصیده الغریب از اوست . و در ابتداء امر هفتاد سال رافضی بود ، و بعد بخوارج پیوست ، و میگفت : در قیامت ، و در این دنیا ، از رافضیان بیزاری جویم ، وفاتش در بصره است ، و در آنجا باز ماندگانی دارد .

ابو عدنان

ابوعبدالرحمن (بن) عبدالاعلی (سلمی) . و بقولی ، ورد بن حکیم . راوی ابوالبیداء ریاحی ، و از بصریان ، و شاعر و عالم بلغت است . این کتابها از اوست : کتاب القوس . کتاب غریب الحدیث^۶ که در آن احادیث وارده از پیغمبر را تفسیر کرده ، و تفسیرهای علماء سلف در پیروی از اوست .

ابو ثوابه اسدی

اعرابی است . اموی از وی روایت کرده ، و گوید : برابن ثوابه در آمدیم . بما

۱- ف (یشیر بغمزة یخرجن منها) .

۲- خرامان خرامان بعمره پرداختند و از آن درآمدند مانند برون شدن باران از میان ابرها ،

۳- ف (ابوشمخ) .

۴- حیره شهر است نزدیک کوفه (منتهی الارب) .

۵- ف (عزره) .

۶- ف (کتاب غریب - کتاب الحدیث) دارد . ولی ظاهراً یکی باشد .

گفت ، چه چیز شما را باینجا آورده ، مرا نه طعامی است مشنق^۱ و نه حدیثی است مؤنق^۲ .

ابو خیره

نامش نهشل بن زید ، اعرابی بادیه نشین ، و از بنی عدی بود که شهر نشین^۳ گردید و این کتاب از اوست : کتاب الحشرات^۴ .

ابوشنبل^۵ عقیلی

نامش خلیخ ، از شاعران ، و اعرابی فصیح است ، که بر رشید درآمده و بیرمکیان پیوست . و این کتابها از اوست : کتاب النوادر . من این کتابرا بخط قدیمی ، و اصلاح ابو عمر زاهد دیده‌ام که در حدود سیصد ورق بود .

دهمج^۶

بن محرر نصری ، بن قعین^۷ ، از بنی اسد خزیمه است . این کتاب از اوست : کتاب النوادر ، و محمد بن حجاج بن نصیر^۸ انباری آنرا روایت کرده است . من این کتاب را با اصلاحی بخط ابو عمر زاهد . دیدم که در حدود یکصد و پنجاه ورق بود .

ابو محلم شیبانی

نامش محمد بن سعد ، و بقولی محمد بن هشام بن عوف سعدی ، محمد و احمد نیز گفته‌اند . وی اعرابی و داناتر از هر کس بشعر و لغت بود ، خودی میگرفت ، و بگفتار و منطق خود بزرگوار منشی ، وفصاحت مآبی میداد ، بخط ابن سکیت خواندم ، که نژاد ابومحلم فارسی است و در فارس بدنیا آمده ، ولی به بنی سعد انتساب پیدا کرد . مبرد گوید : از ابومحلم شنیدم که پانزده هاون دارد ، و بمن گفت : در بادیه که بودم هاون را ندیده بودم ، همینکه آنرا دیدم ، تکبیر گفتم^۹ ابومحلم شاعر بود و میان او و احمد بن ابراهیم هجوهای بشعر مبادله شده ولی اشعار او ارزش اشعار ابراهیم را نداشت . مؤرج گوید : ابو محلم در قوه حافظه بر همه برتری داشت ، و از من

- ۱- مشنق دو معنا دارد ، یکی دوست داشتن چیزی ، و یکی هم ، گوشت پاره پاره شد ، و خمیری که با روغن زیتون مالیده شده باشد (منتهی الارب) .
- ۲- مؤنق ، خوش آیند . و پسندیده (فرهنگ نفیسی) .
- ۳- ف (دخل الحرة) جب (دخل الحضرة) .
- ۴- ف (کتاب الحشرات) .
- ۵- ف (ابوشیل) .
- ۶- ف (دهمج) .
- ۷- ف (بن محرر البصری نصر بن مضر) .
- ۸- ف (نصر) .
- ۹- و (استنکرت) جب (استکبرت) .

جزوهٔ بعاریت گرفت ، و روز بعد بمن برگردانید. و در يك شب تمامی آنرا بخاطر سپرده بود ، در حالیکه آن جزوه پنجاه ورق داشت . ابومحلم میگفت : در سالی بدنیا آمدم که در همانسال منصور بحج رفت . وی در سال دویست و چهل و هشت وفات یافت ، و این کتابها از اوست . کتاب الانواء ، کتاب الخیل . کتاب خلق الانسان .

ابو مهدیه

اعرابی ، و مصاحب غریب بود ، بصریان از وی روایت کرده اند . وی در هر سال مدت کمی گرفتار بیماری چشم میشد^۱ . و تصنیفی ندارد .

ابو مسحل اعرابی

کنیه اش ابومحمد ، نامش عبدالوهاب بن حریش ، بسمت نمایندگی بیغداد آمد و بر حسن بن سهل وارد شد . و در تصریف با اصمعی مناظراتی دارد . این کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب الغریب (الوحشی)^۲ .

ابو سروان عکلی

از بنی عکل ، اعرابی فصیحی است که در بادیه آموزگار بود . و این را یعقوب بن سکیت (بخط خود) نوشته ، و این کتابها از اوست : کتاب خلق الفرس^۳ . کتاب معانی الشعر .

ابن^۴ ضمضم کلابی

ابوعثمان ، سعید بن ضمضم ، از بادیه بر حسن بن سهل فرود آمد ، و درباره او اشعار بسیار خوبی دارد ، که از آن جمله قصیده ایست که با آن قافیه^۵ کسی بروی سبقت نداشته . و اولش این است :

سقیاً لِحیِّ باللوی عهدتہم^۶ منذ زمانٍ ثم هذا عهدہم^۶

۱- ف (بھیج به المبرد) (بھیج به المره) و مره تباهی چشم از بی سرمه گیست (فرهنگ نفیسی) .

۲- ف کلمة (الوحشی) را بالای ابو ثروان عکلی قرار داده است .

۳- ف (کتاب خلق الانسان) . ۴- ف (ابو) .

۵- ف (لم یسبق الی مافیها) جب (لم یسبق الی قافیتها) .

۶- سیراب و شاداب باشد خاندانی که دیر زمانی است آنها را میشناسم و اکنون هم دوران

آنان رسیده است .

(و تصنیفاتی ندارد) .

بهدلی

نامش عمرو بن عامر ، کنیه اش ابو خطاب . رجز خوانی فصیح و راویه است . اصمعی از او آموخته و او را حجت خود میدانست ، و اشعارش را روایت کرد ، از اشعار اوست :

أَهْدِي إِلَيْنَا مَعْمَرًا خَرَوْفًا كَان زَمَانًا عِنْدَهُ مَكْتُوفًا^۱
حَتَّى إِذَا مَا كَانَ مَسْتَجِيفًا أَهْدِي فَاهْدِي قَصَبًا مَلْفُوفًا^۲

جهم بن خلف مازنی

روایه ایست عالم بغریب و شعر ، هم زمان با خلف و اصمعی . و این سه نفر^۳ در غریب و شعر همپایه بودند . ویرا اشعار است درباره حشرات ، و مرغان شکاری ، و چون از خاندان ابو عمر بن علا بود این مناذر در مدحش چنین گفته است :

سُمِيتُمْ آلَ الْعَلَاءِ لِأَنَّكُمْ أَهْلَ الْعَلَاءِ وَ مَعْدِنَ الْعِلْمِ^۴
وَ لَقَدْ بَنَى آلَ الْعَلَاءِ لِمَازِنٍ بَيْتًا أَحْلَوْهُ مَعَ النَّجْمِ^۵

و از روی نوشتجات علماء^۶

ابو هیثم اعرابی . ابو مجیب ربعی ، که نامش مزید^۷ بن محیا بود . ابو جراح عقیلی . ابو صاعد کلابی . عدبس کنانی ، ابو زکریا احمر . ابو ادهم کلابی ، ابو صقر^۸ عدوی . غنیه ام الحمارس (و بنوشته سکری) : - ابو قره کلابی . (بنوشته سکری) : - ابو حدرجان . ابو تمام حراد^۹ . حصین هجیمی^{۱۰} . مکوره ابو عمرو ، نامش علا بن بکر بن عبد رب بن مسحل بن محلق بن حشم بن شداد^{۱۱} بن ربیعه بن عبدالله بن ابوبکر .

۱- معمر برای ما بره فرستاد که مدت ها آن را در بند داشت .

۲- همینکه نزدیک شد که مرداری شود آنرا بما هدیه کرد ولی چون نی بهم پیچیده

شده بود .

۳- ف (و كانوا بکتبهم يتقاربون) جب (و كانوا ثلاثتهم يتقاربون) .

۴- شما را خاندان علا نامیدند برای آنکه شایسته بزرگواری و کان دانش هستید .

۵- خاندان علا برای مازن کاخی بنا گذاشتند و آنرا میان ستارگان افراشتند .

۶- این جمله معطوف به سر لوحه : - نام مشاهیر فصحاء اعراب ، است .

۷- ف (مرئد) . ۸- ف (ابو الصعق) .

۹- ف (الحرانی) . ۱۰- ف (الهجمی) .

۱۱- ف (سداد) .

بنوشته یعقوب : ابوقمّاقم فقعی^۱ که کسائی^۲ از وی روایت کرده . ابو زیاد ، که ویرا اعور بن براء کلابی ، گویند . (صمونی کلابی) . صقیل مکنی بابو کمیت عقیلی . ابو فقعیس لزار . ابودقیش^۳ قنانی غنوی . ابو سقر^۴ کلابی . هداد هجیمی . غیثه^۵ ام هیثم ، رداد کلابی . قریبهام بهلول (اسدیّه) و اینام بهلول کتابی دارد بنام کتاب النوادر والمصادر . بخت سکری^۶ . ابو دثار فقعینی^۷ که دارای جزوه ایست ملحون^۸ . ابوکبس^۹ باهلی ابوصالح طائی . ابوکلس نمری . ابوسبح طائی ، که در دوران معتز او را آوردند تا از وی پیاموزند . ابوالید کلابی . ابوعلی یمامی رهمی ، که در دوران قاسم انباری بود ، و از ابوعبید قاسم روایت کرده . (عرام) بن اصبح سلمی . ابو حجار عبدالرحمن بن منصور کلابی .

و بنوشته ابن ابوسعید : هرم بن زید کلیبی^{۱۰} . ایو زید مازنی ، که محمد بن حبیب از او روایت کرده . ابونعمان اعرابی ، که محمد بن حبیب از او روایت کرده . ابومسلم غازی^{۱۱} که ابوعمر و شیبانی درنوا در خود از او روایت کرده است . و از فصحاء اعراب : ابو مسهر اعرابی است ، که ابو عطیه جرو بن قطن نبتی^{۱۲} از او روایت کرده ، و بازاز فصحاء آنان : ابومصرحی^{۱۳} است ، که کتاب النوادر ، از او بوده ، و من آنرا بخت ابن ابوسعید دیده ام . و از غیر این طبقه : ابو دعامة عبسی است ، که علامه و راویه ، و اصلا از بادیه بوده ، و مدتها شهر نشین شده ، و بیرمکیان بستگی داشت ؛ و بخت یوسفی خواندم که نام او علی بن برید^{۱۴} ، باراء است و کتاب الشعر و الشعراء از اوست .

مؤرج سدوسی

مؤرج بن عمرو سدوسی عجلی ، کنیه اش ابوفید . و بخت عبدالله بن معتز ، خواندم : که مؤرج بن عمرو نسابه ، از فرزندان مؤرج ، و نامش ، مرثد بن حارث بن ثور بن حرملة

-
- ۱- (ابوالعمراق القعینی) . ۲- ف (الکنانی) .
 - ۳- ف (ابوالدقیس) . ۴- (ابوالصقر) .
 - ۵- ف (غنیه) . ۶- ف (دلمازالهول) . رایت له کتاب النوادر و المصادر بخت السکری) .
 - ۷- ف (الفقعی) .
 - ۸- لحن ، و ملحون خطاء در اعراب کلمات است (اقرب الموارد) .
 - ۹- (ابوالکلس) . ۱۰- ف (هدم بن زیدالکلبی) .
 - ۱۱- ف (العاصی) .
 - ۱۲- ف (حرد بن قطن الثکنی) . ۱۳- ف (ابوالمضرحی) .
 - ۱۴- (علی بن مرثد) .

بن علقمة بن عمرو بن سدوس است . و فید ، زعفران ، بقولی بوی زعفرانست . وفاد یفید فیداً در جائی گویند که کسی از دنیا رفته باشد ، ابو فید از اصحاب خلیل بود ، و در سال یکصد و نود و پنج . روز وفات ابو نواس ، در گذشت ، و این کتابها از اوست : کتاب الانواء . کتاب غریب القران . کتاب جماهیر القبائل . کتاب المعانی .

لحیانی غلام کسائی

نامش علی بن مبارک . و بقولی ، بل خارم^۱ ، کنیه اش ابو الحسن . علماء و فصحاء اعراب را دیده و ابو عبید قاسم بن سلام از او آموخته است . از کتابهای اوست : کتاب النوادر .

اموی

نامش عبدالله بن سعید . وی خفتان اعراب را پوشید^۲ و علماء را دید ، و بیادیه رفت ، و از فصحاء اعراب آموخت . و این کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب رحل البیت .

ابومنہال

عینة بن منہال ، از راویان دانشمند است . و این کتابها از اوست : کتاب السراب کتاب الامثال السائرة ، و در جای دیگر دیده ام الا بیات السائرة .

حرمازی

محمد بن داود از ابراهیم بن سعید نقل کرده که ؛ نام حرمازی ابو علی بن حسن بن علی است ، وی اعرابی بدوی ، و راویه بود که ببصره آمد . و رحل اقامت انداخت . و منسوب بحرمازین مالک بن عمرو بن تمیم است و بقولی ، چون در بنی حرماز سکونت داشت بحرمازی نامیده شد ، و شاعر و راویه بود . حرمازی گوید : از یک زن شهری پرسیدند ، سحرگاه را از چه میشناسی ، گفت ، از سردی زیورهایی که بتن دارم . از یک زن دهقانی پرسیدند ،

۱- ف (ابن حازم) .

۲- ف (ولیس من الاعراب) جب (ولیس قفطن الاعراب) و قفطن - خفتان - بمعنی جامه است (برهان قاطع) .

سحر گاه را بچه می‌شناسی ، گفت ، از بوی خوش گلهای گلستان (و از يك زن گبر همین پرسش را که نمودند ، جواب داد ، ستاره خرات مرا بشادی در آورد^۱) . و این کتاب از اوست : کتاب خلق الانسان .

ابو عمیثل اعرایی

نامش عبدالله بن خلید ، بردهٔ جعفر بن سلیمان است - و عمیثل از نامهای اسب بوده ، و بکره اسبی گویند که دم را بلند دارد ، و با تبختر راه رود - وی در خراسان ادب آموزی فرزندان عبدالله بن طاهر را عهده داشت ، و گویند از مردم ری بود . و با بزرگ منشی سخن میگفت ، و الفاظ را با ملاء صحیح ادا مینمود . میگفت پدرم^۲ برده بنی هاشم ، و جدم بنام سعد ، برده عباس بن عبدالمطلب بود : بطاهر بن حسین و فرزندش عبدالله خدماتی کرده است . روزی بر عبدالله درآمد ، و دست او را بوسید عبدالله بشوخی گفت : سبلت‌هایت دستم را خراشانید . فوراً در جواب گفت ، خار خار پشت پنجهٔ شیر را نیازارد . عبدالله را این سخن شگفتی دست داده ، و پاداش خوبی بوی عطا کرد ، روزی نزد عبدالله آمد و باریافت ، گفت :

سَأَتْرِكُ هَذَا الْبَابَ مَا دَامَ أُذُنُهُ عَلِيٌّ مَا أَرَى حَتَّى يَخْفَ قَلِيلًا^۳
 إِذَا لَمْ أَجِدْ يَوْمًا إِلَى الْإِذْنِ سُلْمًا وَجَدْتُ إِلَى تَرْكِ اللَّقَأِ سَبِيلًا^۴

این خبر که بگوش عبدالله رسید ، منکر آن شده و امر کرد در هر حالی که باشد او را بار دهند .

ابوعمیثل در سال دویست و چهل وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب التشابه . کتاب الابيات السائرة ... کتاب معانی الشعر .

عباد بن کسب

از بنی عمرو بن جندب از بنی عنبر ، و کنیه اش ابوخنساء ، راوی اشعار و عالم باخبار عرب است .

۱- جب (وقيل لعلجة : فقالت تطربني الخرات) و علجة ، مونث علج - كبر و عجمی است که دین ندارد (منتهی الارب) و خرات یکی از دو ستارهٔ زبرة الاسد است (لغتنامه دهخدا) خراة نام یکی از دو ستارهٔ است که هر دو را خراتان گویند (اقرب الموارد) .

۲- ف (انی) جب (ابی) .

۳- من این در را ترك خواهم کرد مادامیکه باریافتن ! چنانکه بینم ، بر این است : تا کمی سبک شود .

۴- و اگر روزی راهی برای بدست آوردن اجازه نیافتم ، ترك دیدار را بهتر از همه چیز دانم .

فقعی

نامش محمد بن عبدالملك اسدی ، راویۀ بنی اسد ، و صاحب مآثر و اخبارشان بوده ، و از شاعرانی است که دوران منصور و بعد از او را درك کرد . علماء مآثر بنی اسد را از وی گرفتند ، و از قصیده که در مدح فضل بن ربیع سرود ، يك شعرش این است :

الْأَناسُ مُخْتَلِفُونَ فِي أَحْوَالِهِمْ وَأَبْنُ الرَّبِيعِ عَلَى طَرِيقِ وَاحِدٍ

ابن ابی صبح

نامش عبدالله بن عمرو بن ابوصبح مازنی ، اعرابی بدوی است که بیغداد آمد ، و در همانجا وفات یافت . شاعر فصیحی بود ، و علما از وی آموختند ، و با فقعی اخباری شگفت آمیز دارد ، دعبل گوید : فقعی بخانه رفت که میهمانی داشتند ، ابن ابوصبح نیز بآنجا آمد ، و در داخل شدن بخانه میان این دونفر تراحم و کشمکشی دست داده ، و ابن ابوصبح پیروز شده ، و پیش از محمد بداخل خانه راه یافته و گفت :

أَلَا يَا لَيْتَ أَنَّكَ أُمُّ عَمْرٍو شَهِدْتَ مَقَاوِمِي^۲ لِي تَعْذِرِينِي^۳
وَدَفَعْتَنِي مِنْكَبِ الْأَسَدِي عَنِي عَلَي عَجَلٍ بِنَاحِيَةِ زَبُونِي^۴
بِمَنْزِلَةٍ كَانَتْ الْأَسَدُ فِيهَا رَمَتْنِي بِالْحَوَاجِبِ وَالْعُيُونِ^۵
وَكَنتَ إِذَا سَمِعْتَ لِحَقِّ خَصْمٍ مَنَعْتَ الْقَوْمَ أَنْ يَتَّقَدَّ مُونِي^۶

ربیعہ بصری

بدوی است که شهر نشین شد . و شاعر و راویه بود . این کتابها از اوست : کتاب ما قبل فی الخیار^۲ من الشعر والرجز . کتاب حنین الابل الی الاوطان .

- ۱- مردم در حالاتشان دگر گونیهای دارند ، جز ابن ربیع که همیشه بریک حال است .
- ۲- ف (مقامنا) .
- ۳- ای ام عمرو کاشکی می بودی و مقاومت کننده با من را میدیدی تا مرا معذور داری .
- ۴- که با شتاب شانه اسدی را بکنار زدم ، و بکوشه بیچاره گیش افکندم .
- ۵- بدانسان که دلیران آنجا با چشم و ابرو بمن اشاره میکردند .
- ۶- و اگر تو دنبال کردن دشمن را میدیدی ، مردم را از سبقت جوئی بر من باز میداشتی .
- ۷- ف (فی الحیاة) .

اخبار خلف الاحمر

خلف بن حیان ، کنیه اش ابومحرز ، برده ابو موسی اشعری ، و بقولی برده بنی امیه . نژادش را خراسانی ، و از اسیران قتیبه بن مسلم نیز گفته اند . در شناسانی يك بيت شعر ، از هر کس زیرک تر ، و با فراست تر بود . اشعاری از زبان شعرای عرب میساخت و بآنان نسبت میداد . بخط اسحاق بن ابراهیم خواندم که گوید : از کیسان نحوی شنیدم که از خلف الاحمر سئوالی کرده و گفت ای ابومحرز^۱ ، علقمة بن عبده جاهلی است ، یا از بنی ضبه . ، و از کتابهای اوست : کتاب (حیاة) العرب و ما قبل فیها من الشعر . محمد بن اسحاق گوید : از روایان و اعراب هنوز اشخاصی هستند که ما نامشان را در جای خود ضمن اخبار نحویان و لغویان کوفه ، ذکر خواهیم نمود .

اخبار یزیدیان از روی ترتیب

قاضی ابوسعید رحمه الله ، چیزی بخط ابوبکر بن سراج نشانم داد که در آن از قول ابوعبدالله محمد بن عباس یزیدی نوشته بود : ابومحمد یحیی بن مبارک عدوی ، معروف یزیدی - که در اثر مصاحبت با یزید بن منصور دائی مهدی ، یزیدی معروف شده ، و ابو عمرو بن علا سبب پیوستگی او یزید گردیده ، و یزید او را بمصاحبت با مهدی گذاشته بود - پسرانی داشت بنام : محمد بن ابو محمد ، که از همه بزرگتر^۲ و جد ابوعبدالله بود ، و اشعارش از سائر این خانواده بیشتر است . و ابراهیم ، اسماعیل ، عبدالله ، یعقوب و اسحاق ، که نامشان را بترتیب تقدیمی که در سن داشتند ، ذکر نمودیم .

یعقوب و اسحاق از زاهدان و عالمان بحديث بودند . چهار برادر دیگر در عربیت و لغت ، مهارت و برجستگی داشتند . محمد و ابراهیم ندیم^۳ مامون شدند ، و محمد برابر ابراهیم تقدم داشته ، و با معتصم هنگام عزیمتش بمصر برای جنگ با مبیضه^۴ همراه بود ، و در همانجا وفات یافت . و سائر برادران همه در بغداد از دنیا رفته اند .

۱- ف (قال سمعت کیسان النحوی سأل خلف الاحمر فقال یا با محمد) جب (قال سمعت کیسان النحوی فقال یا با محرز) .

۲- ف (از همه مشهورتر) .

۳- ف (خادم) .

۴- مبیضه یا سپید جامکان نامی است که بکروهی از غلاة شیعه داده شده (ر.ک. تاریخ ایران تألیف دکتر صفا ۶۰-۶۱ و ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۸۸ - ۲۸۹ تحت عنوان الغالیه) .

پسران محمد دوازده نفر بودند ، اولی احمد و پس از او عبدالله که بیشتر باو عبدوس می‌گفتند ، و باین لقب ملقب بود . و عباس بن محمد بن ابو عبدالله^۱ . این سه نفر وصایت پدر را داشتند ، و جعفر ، علی ، حسن ، فضل ، حسین که دوقلو بودند ، و سلیمان ، عبیدالله و یوسف .

دانشمندتر از همه برادران ، احمد ، عباس ، و جعفر ، فضل ، سلیمان و عبیدالله بودند . احمد پیش از سال دویست و شصت ، در گذشت (و عباس بسال دویست و چهل و یک وفات یافت) . و مرگ عبدوسن مدتی پیش از این دو نفر است . و او چنان شیفته بساز و آواز بود که نواختن عود را آموخت ، و دوفرزند خود را نیز تعلیم داده و هر دو نفرشان صدا و آواز خوبی داشتند . فضل^۲ در سال دویست و هفتاد و هشت ، و عبیدالله در سال هشتاد و چهار وفات یافتند . و حسن در مصر از دنیا رفت ، چون همراه ابویوب پسر خواهر ابوالوزیر که ولایت مصر را داشت ، بمصر رفته و در همانجا در گذشت . وفات جعفر در سال دویست و سی و اندی در بصره ، و وفات سلیمان در سال چهل و پنج است ، و اینانرا فرزندی نبود که راوی علمی باشد ، جز ابو عبدالله ، و دوفرزند احمد بن محمد ، بنام موسی بن احمد ، مکنی بابو عیسی و عیسی مکنی بابو موسی^۳ . و این دو نفر از پدرشان^۴ ابراهیم بن ابو محمد آنچه را که از ابوزید و اصمعی شنیده داشت روایت کرده اند .

ابو محمد این کتابها را تألیف کرد : کتاب النوادر ؛ برای جعفر بن یحیی ، کتاب المقصور والممدود . کتاب مختصر نحو ؛ برای برخی از فرزندان مأمون . کتاب النقط والشکل^۵ .

تألیفات ابراهیم بن ابو محمد یزیدی : کتاب ما اتفقت الفاظه و اختلفت معاینه ، کتاب المصادر فی القرآن . و در این کتاب بسوره حدید که رسید وفات یافت .

تألیفات عبدالله بن ابو محمد ، مکنی بابو عبدالرحمن : کتاب غریب القرآن . کتاب اقامة اللسان علی المنطق . کتاب الوقف والابتداء .

تألیفات اسماعیل بن ابو محمد یزیدی : کتاب طبقات الشعراء .

۱- (محمد بن ابی محمد) .

۲- ف (ومات قبل) جب (ومات فضل) .

۳- ف (ویکنی بابی عیسی ... و یکنی بابی موسی) .

۴- ف (از عموی پدرشان) .

۵- ف (این کتاب را ضمن تألیفات ابراهیم آورده است) .

تألیفات ابو عبدالله محمد بن عباس بن ابومحمد یزیدی : کتاب مختصر نحو . کتاب الخیل . کتاب مناقب بنی العباس . کتاب اخبار الیزیدیین .

ابو عبدالله یزیدی در سال سیصد و ده وفات یافت ، و در اواخر عمر از او خواستند که عهده دار تعلیم فرزندان مقدر بالله شود ، او هم مدتی در ملازمتشان بود . شنیده ام در زمان بستگی او بدربار یکی از اصحابش ویرا ملاقات کرده ، و از او خواست که پاره روایاتی که دارد برای او بخواند ، در جوابش گفته بود : موی سرم ریخته (و پیر شده ام) یعنی وقت این کار ندارم .

اخبار سیبویه از اصحاب خلیل

شیخ ما ابو سعید رحمه الله گوید : نام سیبویه ، عمرو بن عثمان بن قنبر ، و برده بنی حارث بن کعب بن عمر و بن علقه^۱ بن خالد بن مالک بن ادب بود . کنیه اش ابو بشر ، و بقولی ابوالحسن است . در فارسی سیبویه یعنی ، بوی سیب . وی نحو را از استادش خلیل ، و از عیسی بن عمر ، و از یونس آموخته ، و لغت را از ابو خطاب اخفش بزرگ فرا گرفت . و کتابی را تألیف کرد ، که نه پیش از وی کسی مانند آنرا تألیف نموده ، و نه بعد از او کسی تألیف خواهد کرد .

بخط ابوالعباس ثعلب خواندم : برای ازکار در آوردن کتاب سیبویه چهل و دو نفر ، که یکی از آنها سیبویه بود ، بگردم در آمدند . و اصول و مسائل آن نیز از خلیل بود . سیبویه سی و دو سال از عمرش میگذشت که در دوران رشید بعراق آمد . و چهل و اندی سال داشت که در فارس وفات یافت . غیر از ثعلب گوید : سیبویه بقصد دیدار یحیی بن خالد بعراق آمد . و یحیی نیز او را با کسائی و اخفش در یکجا جمع نموده ، و آن دو نفر با سیبویه مناظره نموده و در جوابهایی که وی بسؤالهای ایشان داد ، ویرا تخطئه^۲ کرده ، و قضاوت در آن را بفصحاء اعراب که بدربار آمده بودند ، گذاشتند . و آنان ابوقعس ، و ابودنار ، و ابوجراح ، و ابو ثروان ، بودند و حق را بجانب کسائی دانستند . و کسائی با یحیی بن خالد مذاکره نمود ، و یحیی ده هزار درهم جایزه بسیبویه داده ، که او با دریافت آن پاداش ببصره رفته ، و از آنجا رهسپار فارس گردیده ، و در سال دوست و هفتاد و هفت^۳ در همانجا

۱- ف (وعله) .

۲- ف (وخطابه فی مسائل) ، جب (وخطاه فی مسائل) .

۳- ف (یکصد و هفتاد و هفت) .

وفات یافت .

و بخط دیگری غیر از ثعلب است که : مبرد بکسیکه خواستار خواندن کتاب سیبویه بر او میشد ، میگفت ، (آیا) دریا نوردی کرده . و در این سخن نظرش تجلیل از کتاب و مشکلات^۱ آن بود .

مازنی گوید : شرمساری برای آنکسی میماند که پس از سیبویه بخواهد کتاب بزرگی در نحو تألیف کند .

اخبار نضر بن شمیل

نضر بن شمیل بن خرشة بن یزید بن کلثوم بن عنتره بن زهیر بن (عمر بن) جلهمة بن حجر بن خزاعی بن مالک بن عمرو بن تمیم . از مردم بصره بود که در مرورود^۲ ، از شهرهای مازن ، اقامت داشت . از خلیل و فصحاء اعراب آموخت . و در سال دوست و سه ، یا چهار ، وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب الصفات ؛ و این کتابی است بزرگ مشتمل بر چند کتاب ؛ و ابو عبید قاسم بن سلام برای کتاب غریب المصنف ، خود از آن استفاده کرده است . و من در اینجا محتویات آنرا روی نوشته ابوالحسن بن کوفی نقل مینمایم ، و بچیزهایی که خود دیده دارم تکیه نمیکنم ، ابن کوفی گوید :

جزء اول ، مشتمل است بر : خلق انسان ، وجود ، و سخاوت ، و صفات زنان .

جزء دوم . مشتمل است بر . اخبیه^۳ ، و خانهها ، و صفت کوهها ، و درهها ، و کالاهای

جزء سوم . مشتمل است بر : شتران . فقط .

جزء چهارم ، مشتمل است بر : گوسفندان ، و پرندگان ، و آفتاب ، و ماه ، و شب ، و روز ، و شیرهای آشامیدنی ، و سماروغ ، و چاهها ، و حوضها ، و ریسمانهای آبکشی ، و دلوچاه ، و صفات شراب .

جزء پنجم ، مشتمل است بر : کشاورزی ، و مو ، و وانگور ، و نام بقولات ، و درختان ، و بادها ، و ابرها ، و بارانها ، و کتاب السلاح ، و کتاب خلق الفرس . و این تصنیفات نیز از اوست که جز کتاب الصفات نیست : کتاب الانواء . کتاب

۱- ف اسعظاما) و جب(اسصعا با).

۲- مروالروذ . یا مرورود از شهرهای خراسانست و تا مرو شاهجان پنجروز فاصله دارد (قاموس الاعلام ترکی). .

۳- اخبیه جمع خباء - خرگاهی که از مو یا پشم سازند (فرهنگ نفیسی) .

المعانی . کتاب غریب الحدیث (کتاب المصافنه) . کتاب المدخل الی کتاب العین کتاب المصادر . کتاب الجیم . کتاب الشمس والقمر .

اخبار اخفش مجاشعی

ابوالحسن سعید بن مسعده ، بردهٔ بنی مجاشع بن دارم ، از مشاهیر نحویان بصره است . از سیبویه آموخته ، و از اصحاب او بشمار میرفت ... اخفش از سیبویه سالخورده تر ، و تمام آن علمائی را دیده است که سیبویه دیده بود .

اخفش را راهنمای کتاب سیبویه دانند ، زیرا معلوم نیست کسی کتاب سیبویه را براو خوانده ، و یا سیبویه آنرا برای کسی خوانده باشد ؛ ولی همینکه وفات یافت ، آن کتاب بر اخفش قرائت گردید . و خوانندگان آن : ابو عمرو و جریمی ، و ابو عثمان مازنی ، و دیگران بودند . اخفش پس از فراء ، در سال دویست و یازده^۱ درگذشت . بلخی در کتاب فضائل خراسان ، نژاد ویرا از خراسان دانسته ، و وفاتش را بسال دویست و پانزده نوشته است ، و نیز اخفش از حماد بن زبرقان که از بصریان بود روایت میکرد . و این کتابها از اوست : کتاب الاوسط فی النحو . کتاب تفسیر معانی القرآن . کتاب المقایس فی النحو ، کتاب الاشتقاق ، کتاب الاربعة . کتاب العروض . کتاب المسائل الکبیر . کتاب المسائل الصغیر . کتاب القوافی ، کتاب الملوک . کتاب معانی الشعر . کتاب وقف التمام . کتاب الاصوات . کتاب صفات الغنم و الوانها و علاجها و اسنانها .^۲

اخبار قطرب

ابوعلی محمد بن مستنیر ، و بقولی احمد بن محمد ، و حسن بن محمد هم گفته شده ، و اولی صحیحتر از سائر اقوال است . وی از سیبویه ، و گروهی از علماء بصره آموخته ، و سخنانش مورد اعتماد بود .

قطرب نام حیوان کوچکی است که همیشه در حرکت بوده و ایست ندارد . گویند این لقب را سیبویه باو داد ، زیرا سحر گاهان بسراغ او میرفت . روزی باو گفت : تو همان قطرب شب هستی . قطرب آموزگار فرزندان ابودلف قاسم بن عیسی بود ، و پس از وی حسن^۳

۱- ف (دویست و بیست و یک) . ۲- ف (واسباها) .

۳- ف (الحسین) .

پسرش همین کار را داشت . و بسال دویست و شش در گذشت و این کتابها از اوست :
 کتاب معانی القرآن . کتاب القوافی . کتاب النوادر . کتاب الازمنه . کتاب الاصوات . کتاب
 المثلث . کتاب الصفات . کتاب العلل فی النحو . کتاب الاضداد . کتاب خلق الفرس ، کتاب
 خلق الانسان . کتاب غریب الحدیث^۱ . کتاب الرد علی الملحدین فی متشابه القرآن . کتاب
 الهمز . کتاب فعل و افعال . کتاب اعراب القرآن .

اخبار ابو عبیده

شیخ ابوسعید رحمه الله گوید : ابو عبیده معمر بن مثنای تیمی ، از تیم قریش^۲ ، نه از
 تیم الرباب^۳ ، برده آنان ، و بقولی برده بنی عبدالله بن معمر تیمی بود . و گوید :
 ابوبکر بن مجاهد از قول کدیمی و ابو عیناء حکایت کرد ، که مردی با ابو عبیده گفت : ای
 ابو عبیده ، تو بهمه مردم بد گوئی کنی ، و در نسبشان طعنهها میزنی ، تو را بخدا بمن
 بگو ، پدرت چه کس ، و کجائی بود . جواب دادم : پدرم خود را از یهود با جروان^۴
 میدانست . بخط ابوعبدالله بن مقله خواندم که ابوالعباس ثعلب گوید . ابو عبیده عقیده خوارج
 را داشت . و قرآن را از روی سنجیدن و نظر میخواند ، و غریب القرآن و مجاز القرآن
 نوشت ، و با همه دانش و معرفتی که داشت ، اگر شعری میگفت از عهده اعرابش بدرستی
 بر نمیآمد . در هنگام مرگش هیچ کسی بر جنازه او حاضر نشد ، زیرا مردمان شریف باو
 سلام نمیدادند^۵ . و در کتاب المثالب بنزدیکان پیغمبر علیه السلام^۶ طعنهها زده است .

ابوالعباس گوید : ابو عبیده را عمر بصد سال رسید . و لثغه^۷ زیادی داشته ، و بعلوم
 ادوار جاهلیت و اسلام آگاه ، و منزلش دیوان عرب بود . درباره اصحابش ، چون اصمعی ،
 و ابوزید ، و دیگران از هیچ چیز مضایقت نداشت . و با این وصف در نسب و دین او تردید
 میرفت .

بخط علان شعوبی خواندم ، که با ابو عبیده لقب ، سخت^۸ داده بودند ، و از مردم

۱- ف (غریب الاثار).

۲- تیم قریش مرکب است از : تیم بن مرة ، خویشاوندان ابوبکر . و تیم بن فهر و
 تیم بن قیس بن ثعلبه (منتهی الارب) .

۳- تیم الرباب بکسر راء پنج قبیله عرب است که با هم یکی شدند : ضبه ، ثور ،
 عکل ، و تیم ، وعدی (منتهی الارب) .

۴- با جروان : قریه است از دیار مصر (لغتنامه دهخدا) .

۵- ف (ولم یکن یسلم منه) جب (ولم یکن یسلم علیه) .

۶- ف (صلعم) .

۷- لثغه : گرفتگی در زبان بنحویکه راء را لام ، و یا غین و سین را تاء گفتن و یا
 حرفی بجای حرف دیگر آوردن و یا آنکه در زبان سنگینی داشته باشد و نتواند . حروف را
 ادا کند (فرهنگ نفیسی) .

۸- ف (یلقب بسحسب) جب (یلقب بسخت) .

فارس ، و نژادش ایرانی بود .

وی در سال یکصد و چهارده بدنیا آمد، و در سال دوست و ده- بقولی- یازده در گذشت. ابوسعید وفاتش را در سال هشت دانسته ، و سال نه نیز گفته شده است . و این است کتابهای او : کتاب مجاز القرآن . کتاب غریب القرآن . کتاب معانی القرآن ، کتاب غریب الحدیث . کتاب الدیباح . (کتاب التاج) . کتاب الحيوان . (کتاب النقائص . کتاب ابنی وائل . کتاب الحدود) کتاب جفوة خالد . کتاب مسعود . کتاب البصره^۱ . کتاب خبر الراویة . کتاب خراسان . کتاب معاراة^۲ قیس واليمن . کتاب خبر عبدالقیس . کتاب خبر ابنی بغيض . کتاب خوارج البحرين والیمامه . کتاب الموالی . کتاب البله^۳ . کتاب الضیفان . کتاب الطروقه . کتاب مرج راهط . کتاب المنافرات . کتاب القتال^۴ کتاب خبر البراص^۵ . کتاب الفرارین^۶ . کتاب البازی . کتاب الحمام . کتاب الحیات . کتاب العقارب . کتاب النواکح^۷ . کتاب النواشز . کتاب خصی الخیل کتاب الملاص . کتاب الاعتاز^۸ . کتاب مناقب باهله . کتاب ایادی الازد . کتاب الخیل . کتاب الابل . کتاب الاسنان . کتاب المحام^۹ . کتاب الزرع . کتاب الرحل . کتاب الدلو . کتاب البکره . کتاب السرج . کتاب اللجام . کتاب القوس . کتاب السیف . کتاب الشوارد . کتاب الاحلام . کتاب الزوائد . کتاب نامه^{۱۰} رئیس . کتاب مقاتل الاشراف کتاب الشعر والشعراء . کتاب فعل و افعال . کتاب المصادر . کتاب المثالب . کتاب خلق الانسان کتاب الفرق . کتاب الخسف . کتاب مکة والحرم . کتاب الجمل وصفین . کتاب بیوتات العرب . کتاب اللغات . کتاب الغارات . کتاب المعاتبات . کتاب الملاویات . کتاب الاضداد . کتاب مآثر العرب . کتاب القبالین . کتاب العققه . کتاب مآثر غطفان . کتاب الاوفیاء . کتاب اسماء الخیل . کتاب ادعیاء العرب . کتاب مقتل عثمان . کتاب قضاة البصرة . کتاب فتوح ارمینیه . کتاب فتوح الاهواز . کتاب لصوص العرب . کتاب اخبار الحجاج . کتاب قصة الکعبة . کتاب الخمس من قریش . کتاب فضائل الفرس . کتاب اعشار الجذرا^{۱۱} . کتاب الحمالین والحمالات . کتاب ما یلحن فیہ العامة . کتاب سلم^{۱۲} بن قتیبه . کتاب روستقباد^{۱۳} کتاب السواد و فتحه .

۱- ف (النصره) .

۲- ف (مغاراة) .

۳- ف (کتاب العلة) .

۴- ف (القبائل) .

۵- ف (خبر التوام) .

۶- ف (القواریر) .

۷- ف (النوائج) .

۸- ف (اعتبار) .

۹- ف (المجان) .

۱۰- ف (قامة) .

۱۱- ف (الجزور) .

۱۲- ف (مسلم) .

۱۳- ف (روستقباد) .

کتاب مسعود بن عمرو و مقتله . کتاب من شکر من العمال (و حمد) . کتاب غریب بطون العرب
کتاب تسمیه من قتل بنو اسد . کتاب الجمع والتثینہ . کتاب الاوس و الخزرج . کتاب محمد
و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن بن حسن کتاب الایام (و مشتمل است بر ...) کتاب الامثال .
کتاب الحرات . کتاب اعراب القرآن . (و بنوشته سکری) . کتاب ایام بنی یشکر و اخبارهم .
کتاب ایام بنی مازن و اخبارهم .

و از اصحاب ابو عبیده

دماد ابو غسان است که نامش رفیع بن سلمه بن مسلم بن رفیع عبدی، و راوی ابو عبیده بود.
و کتابهایش را صحافی میکرد . و انساب و اخبار و مآثر را از او فرا گرفت .

اخبار ابوزید

نامش سعید بن اوس انصاری و از نژاد خالص . خزرج است . ابو العباس مبرد گوید،
ابوزید نحو را میدانست ولی نه باندازه خلیل و سیبویه ، و یونس در لغت با ابو زید دریک
پایه بودند^۲ و در نحو بر ابوزید برتری داشت ، و ابوزید از اصمعی و ابو عبیده بنحو عالمتر
بود و او را ابوزید نحوی میگفتند .

ابوسعید گوید : در نحو و لغت از علماء بصره کسی را نمیشناسم که از کوفیان علوم
عربی را اخذ کرده باشد جز ابوزید که از مفضل ضبی روایت کرد .
ابوزید در اول کتاب النوادر گوید : مفضل ضبی از ضمره نهشلی که جاهلی بود این
شعر را برای من خواند :

بَكَرَتْ تَلُوْمُكَ بَعْدَ وَهْنٍ فِي النَّدَى بَسَلْتُ عَلَيْكَ مَلَامَتِي وَ عِتَابِي^۳

بخط اسحاق خواندم: که ابوزید بمن گفت، و قتیکه محمد المهدی بخلافت رسید ، ببغداد
آمدم. و بسیاری از علماء شهرستانها با معلومات گوناگونی با و روی آورده بودند. و من در
میان آنها، کسی زیرکتر و بافراستتر از خلف ببیت شعر، و عالمی بخشنده تر از یونس بعلم خود
ندیدم . وفات ابوزید در سال دوست و پانزده بود . و این کتابها از اوست : کتاب مقتل
عثمان . کتاب حيله و محاله ، کتاب الهوش و النوش . کتاب مسائله^۴ . کتاب المعری^۵ . کتاب

۱- ف (الحسین) . ۲- ف (مرتاب ابی زید) جب (من باب ابوزید) .

۳- باکم گشتن بخششهایت بنکوهش توشتاب کرد ولی سرزنش و گله گذار پتای من تو را
خوش آیند نیست ،

۴- ف (مشابه) . ۵- ف (لمعدی) .

الابل والشاة . كتاب الابيات . كتاب المطر . كتاب المياہ . كتاب القرائن . كتاب النبات والشجر . كتاب اللغات . كتاب قرائة ابي عمرو . كتاب النوادر . كتاب الجمع والتثنيه . كتاب اللين^۱ . كتاب بيوتات العرب . كتاب تخفيف الهمز^۲ . كتاب الوحوش . كتاب الفرق . كتاب فعلت و افعلت . كتاب غريب الاسماء . كتاب الهمز . كتاب المصادر . كتاب الجلسة^۳ . كتاب نابه و نبيه . كتاب نعت الغنم . كتاب نعت المشافهات . كتاب المنطق .

اخبار اصمعی

محمد گوید^۴ : ابو عبدالله بن مقله نوشته است که ابو العباس ثعلب گوید : اصمعی ، عبدالملك بن قریب بن عبدالملك بن علی بن اصمعی بن مظهر بن عمرو بن عبدالله باهلی است . گویند ، بابوعبیده گفتند اصمعی میگوید . زمانی پدرم براسب سوار بود و باسلم بن قتیبه اسبش را میرانده^۵ ابو عبیده گفت : سبحان الله ، شکر خدائیرا که از همه بزرگتر است ، کسیکه بچیزی خودنمایی کند که دارای آن نیست ، بآن ماند که بدروغ جامه مرا بتن کرده باشد ؛ بخدا سوگند ، پدر اصمعی هیچگاه چارپائی نداشته ، و بر چیزی بار نبود مگر بهمان جامه های خود^۶ .

شیخ ما ابوسعید از قول ابو العباس مبرد گوید : اصمعی در شعرو معانی توانا تر از هر کسی بود ، و ابو عبیده با همان توانائی ، بر اصمعی در علم نسب برتری داشت ، و در نحو اصمعی از او داناتر بود .

کنیه اصمعی ، ابوسعید است . و نام قریب ، عاصم ، و مکنی بابوبکر بود . ابو عیناء گوید : در سال دوست و سیزده ، هنگام وفات اصمعی در بصره بودم ، و فضل بن ابو اسحاق بروی نماز گذارد ، و برادرزاده او عبدالرحمن در تشییع جنازه میگفت : انا لله و انا الیه من الراجعین . بخود گفتم ، چه میشد اگر او بهمانگونه که خدا بوی آموخته است ، استرجاع مینمود . وفات اصمعی را در سال دوست و هفده نیز گفته اند ، و این کتابها از اوست :

كتاب خلق الانسان . كتاب الاجناس . كتاب الانواء . كتاب الهمز . كتاب المقصور والمدود . كتاب الفرق . كتاب الصفات . كتاب الاثواب . كتاب الميسر والقداح . كتاب خلق الفرس . كتاب الخيل .

۱- ف (اللبن) ۲- ف (تحقیق الهمز) . ۳- ف (الجلسه) .

۴- ظاهراً همان محمد بن اسحاق مؤلف است ۵- ف (یسابق) جب (یسایر) .

۶- ف (والله ما ملك ابو الاصمعی دابة الافی ثوبه) جب (والله ما ملك ابو الاصمعی قطدابة،

ولاحمل الاعلی ثوبه) .

کتاب الابل. کتاب الشاة. کتاب الاخبية والبيوت. کتاب الوحوش. کتاب فعل وافعل. کتاب الامثال. کتاب الاضداد. کتاب الالفاظ. کتاب السلاح. کتاب اللغات. کتاب مياه العرب. کتاب النوادر. کتاب اصول الكلام. کتاب القلب والابدال. کتاب جزيرة العرب. کتاب الدلو. کتاب الاشتقاق. کتاب الرحل. کتاب معانى الشعر. کتاب المصادر. کتاب الاراجيز. کتاب النخلة. کتاب النبات والشجر. کتاب الخراج. (کتاب ما اختلف لفظه واتفق معناه). کتاب ما اختلف لفظه واختلف معناه. کتاب غريب الحديث. در حدود سی اورق، و آنرا بخط سگری ديدم. کتاب السرج واللجام والبرى والعقال^۲. کتاب غريب الحديث والكلام الوحشى. کتاب نوادر الاعراب. کتاب المذكر والمونث. کتاب الافات. کتاب النسب. کتاب الاصوات. کتاب اسماء الخمر. کتاب ما تكلم به العرب فكثرت في افواه الناس.

اصمعی يك قطعه بزرگی از اشعار عرب را جمع آوری نموده که مورد پسند علما نیست ، زیرا چیزهای غریبی ندارد، و روایات آن مختصر است.

اخبار برادر زاده اصمعی

بنوشته یزیدی

نامش عبدالرحمن ، کنیه اش ابو محمد ، و بقولی ابوالحسن . از ثقلاء بود^۳ . ولی در روایتهاى که از عموی خود ، و سائر علماء کرده ، مورد اعتماد است .

احمد بن حاتم - راوی اصمعی

کنیه اش ابونصر ، و راوی ابو عبیده ، و ابوزید ، و دیگران است . در سال دوست و سی و یک در گذشت ، و عمرش هفتاد و اندی سال بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الابل. کتاب ابیات المعانی. کتاب الخیل. کتاب الزرع والنخل . کتاب الشجر والنبات. کتاب اللباء واللبن. کتاب اشتقاق الاسماء . . ، کتاب الطیر. کتاب ما يلحن فيه العامه . کتاب الجراد .

اخبار اثرم - مصاحب اصمعی و ابو عبیده

ابوالحسن علی بن مغیره اثرم ، راوی گروهی از علماء و فصحاء اعراب است ، و کتابهای ابو عبیده

۱ - ف (دو بست) ۲ - ف (والشوی والنعال)

۳ - ثقلاء جمع ثقیل، کسی که صحبت ویرانا خوش دارند (فرهنگ نفیسی)

و اصمعی را نیز روایت کرده ، و از این دو نفر جدائی نداشت . ثعلب گوید : نزد ائرم مصاحب اصمعی بودم ، و او شعر راعی را املا میکرد ، همینکه بآخر رسید کتابرا بر زمین نهاد ، یعقوب بن سکیت که با ما بود گفت : باید چیزی از اشعار راعی از او بپرسم ، بوی گفتم : این کار را نکن ، شاید حاضر نباشد ، و میان این جمع سرشکسته شود . گفت من اینکار را میکنم ، و از جای برخواسته ، و پرسید شما در این شعر راعی چه میگوئید :

و أَفْضَنَ بَعْدَ كَطْوِ مَهْنٍ بِحِرَّةٍ مِنْ ذِي الْآبَارِقِ إِذْ رَعَيْنَ حَقِيلًا^۱

شیخ بتلجلیج افتاد ، و تنحنحی کرد ، و جوابی نداد ، باز از او پرسید ، پس در این شعر چه میگوئید ؟

كَدُّخَانَ مُرْتَجَلٍ^۲ بِأَعْلَاتَلَعَةٍ غَرَّثَانَ ضَرَمٍ عَرَفَجَا مَبْلُولًا^۳

باز شیخ را همان حالت دست داده ، و کراهت و بدبینی در صورتش هویدا شده ، و گفت : گران باری که از گردن خود یاری جوید . یعقوب گفت : اشتباه کردید ، از چانه خود ، است ائرم گفت : برای ریاست شتابزده میباشی ، و بدرون خانه اش رفت .

معنای این مثل

یعقوب گوید : هنگامیکه شتر در زیر بار گرانی ، بستوه درآید و درمانده شود ، گردن را بدرازا نگاه دارد ، و تکیه بچانه اش کند ، و در آن حالت آسایشی ندارد . این مثل را درباره کسی گویند که در حال ناتوانی از ضعیف تر از خود یاری جوید . این است معنای آن مثل .

ائرم در سال دویست و سی وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب غریب الحدیث .

اخبار جرمی

بخط ابوالحسین^۴ خزاز خواندم ، ابو عمر صالح بن اسحق بجلی ، برده بجیله بن انمار بن ارش بن غوث ، برادر از دهن غوث است . و ابوسعبد گوید : برده جرم بن ربان بود . و جرم

۱- پراکنده شدند پس از آنی که در سنگلاخ ذیالبارق چیزی برای نشخوار نیافتند . زیرا چراگاهشان در زمینی سخت و پراز تپه بود .

۲- ف (مرتجل) و مرتجل ، گردآورنده ملخ بسیار برای بریان کردن است (فرهنگ نفیسی) .

۳- چون دود مرتجل برپشته خاک ، گرسنه ایست که درختان نمناک ریگزار را میسوزاند .

۴- ف (ابوالحسن) .

یکی از قبایله‌های عرب در یمن است: نحو را از اخفش و دیگران آموخت ، (و کتاب سیبویه را بر اخفش خوانده ، و یونس بن حبیب را ملاقات کرد ، ولی سیبویه را ندیده است) ، لغت را از ابوزید واصمی ، و کسانیکه در آن طبقه بودند فرا گرفت . ابوالعباس مبرد او را برده بجیله بن انمار میدانست. وفات جریمی ... و این کتابها از اوست : کتاب الفرح . کتاب الابنیه . کتاب العروض . کتاب مختصر نحو للمتعلمین . کتاب غریب سیبویه^۱ کتاب الابنیه والتصریف .

اخبار مازنی

نامش بکر بن محمد ، و از بنی مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکامه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل است . پدرش محمد بن حبیب از نحویان و قاریان بوده ، و قصه او را با ابوسرار غنوی ذکر کردیم . واثق برای شعری که از جاریه شنید ، داشت مازنی را از بصره احضار کرد . و شعر این بود :

أَظْلِمُ^۲ إِنْ مُصَابَكُمْ رَجُلًا أَهْدَى السَّلَامِ تَحِيَّةً ظُلْمٌ^۳

مازنی بسامراء آمد ، و نزد واثق رفت و آن شعر را بهمانگونه اعراب نمود که واثق نظر داشت ، و واثق پنجهزار درهم بوسیله احمد بن داود باو داده ، و بصره روانه اش کرد . وفات مازنی ... و این کتابها از اوست : کتاب الالف واللام . کتاب التصریف . کتاب العروض کتاب الدیباچ علی خلاف^۴ کتاب ابی عبیده ... کتاب القوافی .

اخبار توزی^۵

شیخ ما ابوسعید رحمه الله گوید : نامش عبدالله بن محمد بن هارون است . و ابن وداع بن فضل اسدی قریشی ، بنقل از ابوسعید نویسد : او برده قریش بود و ابو محمد کنیه داشت . قرائتش بر اصمعی بوده ، و از ابو عبیده و دیگران روایت کرده و کتاب سیبویه را نزد ابو عمر جریمی خوانده است .

ابوعلی صفار ، با اجازه در نقل ، برای ما حکایت کرد که محمد بن یزید میگفت : نزد عماره بن عقیل بن بلال بن حدید ، و ابو محمد توزی^۶ بودم ، و قصیده جریر را میخواندم که اولش این است :

طَرِبَ الْحَمَامُ بَدَى الْأَرَاكَ فَشَاقَنِي لَأَزِلَّ فِي فَنَنِ وَ آيِكَ نَاضِرٌ^۷

۱- ف (کتاب تفسیر غریب سیبویه) .

۲- ف (اظلوم) . ۳- ای ستمکار ، بدی کردن بکسیکه درود بر تو فرستاده ،

ستمکاریست .

۴- ف (علی خلل) . ۵-۶- ف (الثوری) .

۷- قمری بباغ بطرب در آمد و مرا به شور انداخت . آرزو مندم که همیشه تو در میان

شاخه‌های تروتازه سرو باشی .

تا رسیدم باین شعر :

أَمَّا الْغُؤَادُ فَلَا يَزَالُ مُوَكَّلًا بِهِوَى حَمَامَةٍ أَوْ بَرِيًّا الْعَاقِرِ^۱

عماره روتوزی^۲ کرده ، و گفت این رفیق شما چه میگوید ؟ جوابش داد ، این دو-
حمامه وریا-زن هستند ، عماره تبسمی نموده و گفت: بخداسو کند، آنها دودرخت خرما بن^۳ است
که در طرف راست و چپ خانه من قرار دارد .

توزی^۴ بمن گفت : این را بنویس ، ولی من باحترام ابو عبیده از نوشتن خودداری
داشتم . باز گفت بنویس ، اگر خود ابو عبیده اینجا بود ، مصرع دوم این شعر را میگرفت .
اینجا خانه این شخص میباشد . توزی^۵ از اصمعی آموخته بود . حتی او را باصمعی منسوب
میداشتند . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب الامثال . کتاب الاضداد . کتاب الخیل
و سبقها و اسنانها^۶ و شباتها و غرتها و اضمارها و من نسب الی فرسه . کتاب فعلت و افعلت .
کتاب النوادر .

اخبار زیادی

ابوسعید رحمه الله گوید: نامش ابو اسحاق ابراهیم بن سفیان بن سلیمان بن ابوبکر بن
عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه است ، بر اصمعی و علماء دیگر قرائت داشته ، و کتاب سیبویه
را خواند ولی با آخر نرسانید . این کتابها از اوست : کتاب شرح (نکت) کتاب سیبویه .
کتاب الامثال . کتاب النقط والشکل . کتاب (تنمیق) الاخبار . کتاب اسماء السحاب والرياح
والامطار .

اخبار ریاشی

ایو الفضل عباس بن فرج، برده محمد بن سلیمان هاشمی . و ریاش مردی از جذام است
که پدر عباس^۷ برده او بود ، و از این جهت این نسبت برای او پایدار ماند . لغت و شعر را
میدانست . و از اصمعی بسیار روایت نموده ، و از دیگران نیز روایتهائی دارد . و ابوالفتح
محمد بن جعفر گوید، ریاشی نیم اول کتاب سیبویه را برمازنی خوانده بود : ابوسعید
از قول ابوبکر بن درید برای ما حکایت کرد ، که دروراقان بصره مردی دیدم که کتاب منطق
ابن سکیت را میخواند ، و برای کوفیان تقدیمی قائل بود ، گفته های او را که برای ریاشی
نقل کردم ، گفت ما لغت را از شکارچیان سوسمار و موش خوران آموختیم ، و اینان لغت را از

۱- اما دل من در هوای حمامه وریای بی مانند پایدار بوده هست ، و در مجمع البلدان
دارد (بهوی جمانه) ر.ک معجم البلدان زیر کلمه (عاقِر).

۲- ف (الثوری) . ۳- ف (رملتان) جب (زملتان) و زمله خرما بن است
(منتوی الارب) و زمله توده از شن و یکی از معانی عاقِر است (اقرب الموارد) .
۴- ف (الثوری) . ۵- ف (وانسابها) . ۶- ف (الریاشی) .

مردم سواد گرفته اند که خوراکشان کوامیخ^۱ و شواریز^۲ است . و در همین زمینه سخنانی گفت . ابوسعید از روی گفته ابوبکر بن درید، وفات ریاشی را در سال دویست و پنجاه و هفت دانسته است . و این کتابها از اوست : کتاب الخیل . کتاب الابل . کتاب ما اختلفت اسماؤه من کلام العرب .

اخبار ابو حاتم سجستانی

بگفته ابوسعید، نامش سهل بن محمد ، و از ابوزید و ابوعبیده و اصمعی بسیار روایت میکرد و بلغت و شعر عالم بوده و ابوالعباس مبرد گوید، از خود او شنیدم که کتاب سیبویه را دو مرتبه نزد اخفش خوانده است . و عروض را بخوبی میدانست ، و در لغت تألیفات زیادی داشته ، شاعر و صادق در روایت بود . و ابوبکر بن درید در لغت باو اعتماد مینمود . و بمن گفت که وفات او در پنجاه و پنج بود . و ابن کوفی نیز گوید : بخط ابوبکر خواندم ، که وفات ابو حاتم در سال دویست و پنجاه و پنج ، در یک روز بارانی بود ، و سلیمان بن قاسم ، برادر جعفر بن قاسم ، بر او نماز گذارد ، و در طرف راست^۳ مصلی ، کنار میله راهنما دفن گردید . ابن درید گوید : وی در کتابها کنجکاو ، و بادقت نظر معماهای آنرا حل میکرد : و این کتابها از اوست : کتاب ما یلحن فیہ العامه . کتاب الطیر . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب الشجر و النبات . کتاب المقصور والممدود (کتاب الفرق) ، کتاب القرات . کتاب المقاطع والمبادی . کتاب الفصاحة . کتاب الاضداد . کتاب القسی والنبال والسهام . کتاب السیوف و الرماح . (کتاب الدرع والجوشن) . کتاب الوحوش . کتاب الحشرات . کتاب الهجاء . کتاب الزرع . کتاب خلن الانسان . کتاب الادغام . کتاب اللبأ واللبن والحلیب . کتاب الکریم . کتاب الشتاء والصیف . کتاب النحل والعسل . کتاب الابل . کتاب العشب والبقل . کتاب الاتباع . کتاب الخصب و القحط ، کتاب اختلاف المصاحف . کتاب الشوق^۴ الی الاوطان . کتاب الحر والبرد و الشمس والقمر واللیل و النهار . کتاب الفرق بین الادمیین و بین کل ذی روح .

اخبار مبرد

بخط ابوالحسین^۵ خزاز خوانده ام . مبرد ، نامش محمد بن یزید بن عبدالاکبر بن

۱- کوامیخ جمع کامخ . آبکامه فارسی است که از آن نان خورشی سازند (منتهی الارب) .

۲- شواریز جمع شیراز ، نان خورشی است (فرهنگ نفیسی) .

۳- ف (عند) جب (یمنه) .

۴- ف (الشوق) .

۵- ف (ابوالحسن) .

حسنان^۱ بن سلیم بن سعید بن عبدالله بن زید بن مالک بن حرث بن عامر بن عبدالله بن بلال بن عوف بن اسلم بن ثماله بن حجر بن کعب بن حرث بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن ازد بود، که ازد بن غوث نامیده میشد.

شیخ ما ابو سعید رحمه الله گوید: پس از طبقه جرمی و مازنی، نحو با بوالعباس محمد بن یزید بن ازدی ثمالی خاتمه پیدا کرد. وی از ثماله است که قبیله از ازد میباشد. نحو را از جرمی و مازنی و دیگران آموخته، و بر مازنی بیشتر تکیه داشت^۲. کتاب سیبویه را بر جرمی شروع کرد و بر مازنی با آخر رسانید.

حکیمی در کتاب حيلة الادباء، از قول ابو عبدالله محمد بن قاسم نوشته است، (پدر) مبرد از سور حیان^۳ بصره و از کسانی بود که کارش پاک^۴ کردن زمین بود، و حیان سورحی خوانده میشد. او خود را از مردم یمن میدانست، و بهمین جهت، مبرد دختر حفصی (مغنی) را که از شرفاء یمن بود، بعقد خود در آورد. ابو سعید گوید: بگفته ابو بکر بن سراج، و ابوعلی صفار، مبرد در سال دویست و ده دنیا آمده و در سال دویست و هشتاد و پنج، وفات یافت و در آنوقت هفتاد و نه سال داشته است. تولدش را در سال دویست و هفت نیز گفته اند، و صولی گوید: که از خود او چنین شنیده بودم، و قبرش در گورستان باب الکوفه است. و از کتابهای اوست:

کتاب الكامل. کتاب الروضه. کتاب المقتضب. کتاب الاشتقاق. کتاب الانواء والازمنة. کتاب القوافی. کتاب الخط والهجاء. کتاب المدخل الی سیبویه. کتاب المقصور و الممدود. کتاب معانی القرآن - و معروفست بکتاب التام. کتاب احتجاج القراءت^۵ کتاب شرح شواهد سیبویه. کتاب ضرورة الشعر. کتاب ادب الجلیس. کتاب الحروف فی معانی القرآن الی طه. کتاب (معانی) صفات الله عزوجل. کتاب الممادح و المقابح. کتاب الرياض المؤمنه. کتاب اسماء الدواهی عند العرب. کتاب الجامع - ناتمام. کتاب التعازی. کتاب الوشی. کتاب فقر^۶ کتاب سیبویه. کتاب فقر^۷ کتاب الاوسط للاخفش. کتاب العروض. کتاب شرح کلام العرب و وتلخیص^۸ الفاظها و تقریب معانیها. کتاب ما اتفقت الفاظه و اختلفت معانیه فی القرآن. کتاب طبقات النحویین البصریین و اخبارهم. کتاب الرسالة الكاملة. کتاب الرد علی سیبویه. کتاب قواعد الشعر. کتاب اعراب القرآن. کتاب الحث علی الادب و الصدق. کتاب قحطان و عدنان. کتاب

۱- ف (احسان).
 ۲- ف (و... علی المازنی) جب (و علی المازنی عول).
 ۳- سورحی در لغت بدست نیامد. گمان میرود از سرح و بمعنی چوپان و گله دار باشد.
 ۴- ف (یکسر الارضین) جب (یکسج) و در بصره دستجات زیادی از زنجبان بوده اند که کارشان پاک کردن شوره زارهای زمین بوده تا بخاکی برسد که قابل کشت باشد (رك الحضارة الاسلامیه ص ۲۹۵).
 ۵- ف (القراءة).
 ۶-۷ ف (معنی).
 ۸- ف (وتلخیص).

الزيادة المنتزعة من سيبويه . كتاب المدخل في النحو . كتاب الناطق . كتاب الفاضل والمفضول
 كتاب العبارة عن اسماء الله تعالى . كتاب الحروف . كتاب التصريف .

وراقان مبرد

ابن زجاجی ، نامش اسماعیل بن احمد . وشاشی^۱ نامش ابراهیم بن محمد .

ابوسعید رحمه الله گوید :

در همان دوران مبرد ، گروهی کتاب سبویه را م-ورد نظر قرار داده اند ، که هیچکدامشان نباهت^۲ او ، یعنی مبرد را نداشتند . مانند ، ابوذکوان ، قاسم بن اسماعیل ، مؤلف : کتاب معانی الشعراء ، که این درستویه آنرا روایت کرده . و در روزگار زنج^۳ بسیراف رفته بود . و در اخبار عرب علامه بشمار میرفت ، و گروهی از علماء را دیده داشت . و مادر او را توزی بنکاح خود در آورده بود .

و همچنین ، عمیث^۴ بن ذکوان (مکنی بابوعلی) ، مقیم عسکر مکرّم^۵ مؤلف : کتاب جواب المسکت ، کتاب اقسام العربیه ؛ و کتاب الاضداد (توزی را ابوبکر محمد بن حسن بن مروان ، از ابوذکوان روایت کرده است) .

و مانند : ابویعلی بن ابوزرعه ، از اصحاب مازنی . که مردی برجسته و عالم در نحو (ولغت) ، و ثقتی در روایت بود ، و کتاب الجامع فی النحو ، از اوست ، و با تمام نرسانید . و از علماء بصریان : ابوجعفر محمد بن رستم یزدیار^۶ طبری ، که در شمار طبقه ابوعلی بن زرعه بود ، و کتاب غریب القرآن ، کتاب المقصور والممدود ، کتاب المذکر و المؤنث ، کتاب صور الهمز ، کتاب التصریف ، کتاب النحو ، از اوست .

و : اشنادانی ، مکنی بابوعثمان . که ابوبکر بن درید از او روایت کرده ، و او را دیده ، و مؤلف : کتاب معانی الشعر ، کتاب الابیات (العربیه) است .

و : مبرمان ، محمد بن اسماعیل ، مکنی بابوبکر از مردم عسکر^۷ که حکایتی در آموزش شرح سبویه ، با ابوهاشم دارد ، و ما آنرا ذکر خواهیم کرد . و مؤلفان این کتابها : بود :-

- ۱- ف (الساسی) . ۲- ف (لم یکن لهم کتب هته) جب (لم یکن لهم کنیاهته) و و نباهت ، بمعنی زیرکی ، بیداری ، و فطانت است (منتهی الایب) .
- ۳- فتنه و آشوب زنج در سال ۲۵۵ هجری در خلافت مهتدی بالله عباسی آغاز گردید ، و پانزده سال دوام داشت (قاموس الاعلام ترکی) .
- ۴- ف (عبید) . ۵- عسکر مکرّم قصبه ایست در خوزستان (قاموس الاعلام ترکی) .
- ۶- ف (یزدبان) . ۷- عسکر نام سامراء و چند جای دیگر است (فرهنگ نفیسی) .

کتاب العیون، کتاب النحو المجموع علی العلل، کتاب شرح کتاب سیبویه، نا تمام. کتاب المجاری - نازک - و کتاب صفة شکر المنعم.

اخبار زجاج

ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن سری زجاج، از قدیمیترین اصحاب مبرد در قرائت براوست. و اگر کسی میخواست چیزی بر مبرد قرائت کند، اول خواسته خود را بوی عرضه میداشت. بعد کار او بالا گرفت، و بمعتمد پیوست، و آموزگار فرزندان او شد. و در اول با فرزندان عبیدالله بن سلیمان بود. سبب پیوستن او بمعتمد این شد، که برخی از ندیمان معتمد، کتاب جامع المنطق مجمره ندیم را نزد معتمد ستوده و توصیف نموده بود. و نام مجمره^۱ محمد بن یحیی بن ابو عباد، و کنیه اش ابو جعفر، و نام ابو عباد جابر^۲ بن یزید بن صباح عسکری بود، و برای ادب نیکوئی که داشت بندیمی معتمد در آمده و چون کتابش جدولهایی داشت، معتمد بقاسم بن عبیدالله امر کرد، کسی را بجوید تا آن جدولها را شرح نماید. قاسم ثعلب را خواست و این کار را بوی عرضه داشت، او از حساب این جدولها سردر نیاورده، و گفت من این را ندانم، اگر شما کتاب العین را بخواهید حاضر است، و روایتی هم ندارد. بمبرد نوشته شد. او در جوابشان اظهار داشت که این کتاب مفصل است و احتیاج بکار و زحمت فراوانی دارد، و من سالخورده و ناتوان گشته‌ام، اگر آن را بمصاحب من ابراهیم بن سری واگذارید امید میرود که از عهده اش بر آید. قاسم از گفتگو با معتمد درباره زجاج تغافل ورزیده بود، تا آنکه معتمد باز فشار آورد، قاسم او را از سخنان ثعلب و مبرد، و اینکه احاله بزجاج نموده‌اند، آگاه ساخت، (معتمد دستور داد آنرا بزجاج بگذارند) قاسم نیز همین کار را کرد، زجاج گفت بی آنکه آن نسخه را بگیرم و یا در آن جدولها نظری داشته باشم، این کار را انجام میدهم. قاسم با او امر کرد که يك نسخه دومی^۳ از آن تنظیم نماید، زجاج از ثعلب و سگری چند کتاب لغت بعاریت گرفت زیرا در علم لغت ضعیف بود، و آن دومین نسخه را شرح کرد^۴ و آنرا بخط ابوالحسن ترمذی صغیر نوشته، و جلد کرد، و برای وزیر فرستاد، و او هم برای معتمد برده و مورد پسند او قرار گرفت، و امر کرد (در حدود) سیصد دینار جایزه بوی دهند تا تمام آن را شرح نماید، و نسخه از این کار زجاج بدست کسی نرسید. و تنها در خزینه معتمد بود.

محمد بن اسحاق گوید: در دوره بدبختی و فلاکت آن فرمانروائی^۵ شرح نامبرده بطور پاره پاره و از همگسیخته پیدا شد، که ما آنرا بر روی کاغذهای طلحی نازکی مشاهده کردیم.

۱- ف (مجره). ۲- ف (مجاور). ۳- ف (بعمل البتانی) جب (بعمل الثنائی). ۴- ف (فقد البتانی) جب (فسر الثنائی). ۵- ف (بقیات السلطان) جب (نکبات السلطان).

گویند: زجاج با این کار منزلتی بزرگ پیدا کرد، و برای او جیره در ندیمان، و جیره در فقها، و جیره در علما، مقرر گردید که (در حدود) سیصد دینار بود. زجاج در روز جمعه یازده روز مانده با آخر جمادی الاخر سال سیصد و ده وفات یافت. و این کتابها از اوست: کتاب مفسره من جامع النطق. کتاب معانی القرآن. کتاب الاشتقاق. کتاب القوافی. کتاب العروض. کتاب الفرق. کتاب خلق الانسان. کتاب خلق الفرس. کتاب مختصر نحو. کتاب فعلت وافعلت. کتاب ما ینصرف وما لا ینصرف. کتاب شرح ابیات سیبویه. کتاب النوادر.

اخبار ابن درید

ابوالحسین^۱ دریدی که از غلامان و خاصان ابن درید بود (بمن) گفت: که خود ابوبکر رحمه الله میگفت، در بصره، کوچه صالح، سال دویست و بیست و سه بدنیا آمده است. و او ابوبکر بن محمد بن حسن بن درید بن عثامیه بن حشم بن حسن بن حمای - منسوب بدهکده از نواحی عمان بنام حماما - بن جرو بن واسع بن وهب بن سلمه بن جشم^۲ بن حاضر بن حشم بن ظالم بن حاضر بن اسد بن عدی بن عمرو بن مالک بن فهم بن غانم بن دوس بن عدنان بن عبدالله بن زهر بن کعب بن حرث بن عبدالله بن مالک بن ازد بن غوث، است که در بصره بود، بعد بعمان رفته و در آنجا اقامت نمود، بعد بجزیره ابن عماره^۳ رفت و مدتی در آنجا مانده. سپس بفارس رفته و آنجا اقامت کرد، و بعد ببغداد رفته و در آنجا رحل اقامت انداخت. ولغت و اشعار عرب را میدانست. قرائتش بر علماء بصره مانند: ابوحاتم، و ریاشی، و توزی، و زیادی، بوده و از آنان آموخته، و از عموی خود حسین^۴ بن محمد کتاب مسالمت الاشراف را روایت کرده است، و در سال سیصد و بیست و یک در بغداد وفات یافت، و در طرف شرق گورستان معروف بعباسیه پشت سوق السلاح^۵ بخاک سپرده شد. و این کتابها از اوست: کتاب الجمهوره فی علم اللغة. این کتاب را نسخه‌هایی گوناگون، با زیادت و نقصان فراوانی است. زیرا در فارس آنرا املا کرد و در بغداد آنرا از حفظ املا نموده، و برای همین اختلاف در املا، زیادتی و کمی در آن پیدا شده است. و آنکه در فارس املا کرد، نشانه دارد که از آغاز کتاب دانسته میشود^۶ و نسخه تمام و درستی^۹ است که مورد اتکاء همه بود. و آخرین نسخه که از تمام نسخه‌ها تصحیح گردیده، نسخه ابوالفتح عبدالله^۸ بن احمد نحوی است. برای آنکه از چندین نسخه جمع آوری شده و

۱- ف (ابوالحسن) .

۲- ف (حشم) .

۳- جزیره ابن عماره همان جزیره ابن عمرو است که در شهر ماردین در استان دیار

بکر قرار دارد (قاموس الاعلام ترکی). ۴- ف (المحسن). ۵- یکی از جاهای

بغداد است (دلیل خارطه بغداد ص ۱۴۹). ۶- ف (املاء بفارس علی غلامه تعلم من)

جب (املاء بفارس غلامه يعلم من). ۷- ف (الثانیه) جب (والتامه).

۸- ف (عبدالله).

در محضرش قرائت گردیده است .

کتاب السرج واللجام . کتاب الاشتقاق . کتاب المقتبس . کتاب الوشاح . کتاب الخیل الکبیر . کتاب الخیل الصغیر . کتاب الانواء . کتاب المجتبی . کتاب المقتنی . کتاب الملاحسن . کتاب رواد العرب . کتاب مسائل عنه لفظا فاجاب حفظا - که علی بن اسماعیل بن حرب از وی جمع کرده است . کتاب اللغات . کتاب السلاح . کتاب غریب القرآن - ناتمام . کتاب فعلت وافعلت کتاب ادب الکاتب . که به پیکره کتاب ابو قتیبه بود و پاک نویسنده نشده و بدست مردم چیز از آن نرسید . کتاب صفة السحاب والغیث .

ابوالحسین^۲ دریدی بمن گفت : من حضور داشتم که ابوعلی بن مقله ، و ابن^۳ حفص ، کتاب مفضل بن سلمه را که در ردخلیل تألیف کرده بود ، برابوبکر قرائت مینمودند ، و در اثنا قرائت آنها پاره جاها میگفت : ابوطالب راست گوید ، و پاره جاها میگفت ، ابوطالب دروغ گوید . وبعد دیدم (ابن) حفص عمان سخنان او را در یکصد ورق جمع آوری نموده و بکمک دیگران تفسیر کرده است .

اخبار ابن سراج

ابو محمد بن درستویه گوید : با ذکاوت و فطانتی که ابن سراج داشت ، از همه غلامان مبرد جوانتر بود ، و مبرد با میل و رغبت او را بخود میخواند ، و از دیدنش شادمان میگرددید و در خلوت و جلوت باوی بود و مؤانستی با او داشت ، و گوید : روزی هم ابن سراج را پس از مرگ مبرد دیدم که برای دیدار زجاج آمده بود ، و مردی چیزی از زجاج پرسید ، و او با ابن سراج گفت : ای ابوبکر جواب این مرد را توبده ، او هم جوابی بخطا داد . زجاج بطور سرزنش باو گفت : بخدا اگر در منزل من بودی تو را کتک میزدم ، ولی در این مجلس این کار شایسته نیست . ما همیشه تو را در ذکاوت و فطانت با ابو الحسن بن رجاء تشبیه^۵ میکردیم ، و تو در يك چنین جوابی خطا میکنی ، ابن سراج گفت ، ای ابواسحاق ، تو مرا زدی و تأدیب کردی ، من از همان وقتیکه این کتاب یعنی کتاب سیبویه را خواندم ، دیگران را بکناری گذاشتم ، زیرا اشتغال بموسیقی و منطق مرا از آن باز داشت . ولی از همین حالا بهمان کار باز میگردم ، و برگشت و آن مصنفاترا (تصنیف) نمود ، و پس از مرگ زجاج ریاست باو رسید و در سال ... در گذشت و این کتابها از اوست : کتاب الاصول - الکبیر - کتاب جمل الاصول - کتاب الموجز ، کوچک است . کتاب الاشتقاق . کتاب شرح سیبویه . کتاب القرائات . کتاب الشعر والشعراء . کتاب الرياح والهواء والنار . کتاب الجمل .

۱- ف (رواة) . ۲- ف (ابوالحسن) . ۳- ف (ابو) .

۴- جب (ابن) . ۵- ف (نشهد بالذکاء والفطنة لابن الحسن بن رجاء) جب .
(نشبهك بالذکاء والفطنة بابن الحسن بن رجاء)

کتاب المواصلات فی الاخبار و المذاکرات^۱ .

ابوالحسن علی بن عیسیٰ رمانی گوید: در محضر ابن سراج بودم ، و سخن از کتاب الاصول او بمیان آمد ، یکی آنرا بر کتاب المقتضب ترجیح داد ، ابوبکر گفت : چنین نیست و این شعر را خواند :

وَلٰكِنْ بَكَتْ قَبْلِيْ فَهَاجَ ۲ لِيْ الْبُكَاءُ
بُكَاهَا فَقُلْتُ الْفَضْلُ لِلْمُتَّقِدِمِ ۳

ابوسعید سیرافی رحمه الله

شیخ ابومحمد^۴ ایده الله گوید : (پدرم) ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان ، از مردم فارس و درسیراف^۵ بدنیا آمد ، وهما نجا شروع بتحصیل علم نموده و بیست سال نداشت که بعمان رفته ، و در فقه بیایه اجتهاد رسید . و باز بسیراف برگشته . و از آنجا بعسکر رفت . و مدتی در آنجا اقامت نمود ، و محمد بن عمر صیمری متکلم را ملاقات کرده ، و او ویرا بر تمام اصحابش مقدم میداشت و برتری میداد .

ابوسعید ، فقیهی برمذهب علما عراق بود ، و جانشین قاضی ابومحمد بن معروف - که در نحو استادش بود - در قضاوت طرف شرقی بغداد گردید ، و بعد قضاوت هردو طرف ، و بعد همان طرف شرقی را داشت . . . کرخی فقیه ، ویراجلو میانداخت و بوهمه برتری میداد ، و مجلسی برایش ترتیب داد که در آن فتوی دهد . ولادتش قبل از نود بود . و روز دوم ماه رجب سال سیصد و شصت و هشت ازدنیا رفت . و این کتابها از اوست : کتاب شرح (کتاب) سیبویه . کتاب الفات الوصل والقطع . کتاب اخبار النحویین - (البصریین) . کتاب الوقف والابتداء . کتاب صنعة الشعر والبلاغة . کتاب شرح مقصوده ابن درید (کتاب الاقناع فی النحو - در حدود سیصد ورق) .

اخبار ابن درستویه

ابومحمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن درستویه . با مبرد و ثعلب آمیزش داشت ، و از آنها آموخت ، و با فضل و متفنین در بسیاری از علوم بصریان گردیده و جانداری آنها را بشدت مینمود . و بر مفضل بن مسلمه ردی نکاشت ، و تاملاتی^۶ در کتاب العین داشت . وفاتش در سال سیصد و سی و اندی بود و این کتابها از اوست : کتاب المتمم . کتاب شرح الارشاد فی النحو . کتاب الهدایه .

۱- (مذاکرات) ۲- ف (فهیج) . ۳- ولی پیش از من بگریه در آمد و گریه او مرا گریان ساخت و گفتم که برتری همیشه با پیشینیا نیست . ۴- ف (ابواحمد) ۵- سیراف شهر بزرگی در ساحل دریای فارس است که در قدیم بارانداز کشتی های هند بود (معجم البلدان) . ۶- ف (ونقض) جب (وتبصر) .

شرح الجرمی . کتاب ادب الکتاب المتمم^۱ . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب المقصور والممدود . کتاب الهجاء . کتاب غریب الحدیث . کتاب معانی الشعر . کتاب الحی و المیت . کتاب التوسط بین الاخفش و ثعلب فی معانی القرآن و اختیار ابی محمد فی ذلك (کتاب تفسیر المفضلیات - ناتمام) کتاب تفسیر السبع - ناتمام . کتاب المعانی فی القرآن^۲ . کتاب تفسیر الشئی - ناتمام . کتاب اسرار النحو - ناتمام . کتاب شرح المقتضب - ناتمام . کتاب نقض کتاب الروندی علی النحویین . کتاب تزریح^۳ العروزی . کتاب الازمنة - ناتمام . کتاب الرد علی ثعلب فی اختلاف النحویین . کتاب خبر قیس بن ساعده و تفسیره . کتاب شرح الکلام و بناء^۴ - ناتمام . کتاب الرد علی ابن خالویه فی الكل والبعض . کتاب فی الاضداد . کتاب الرد علی بن^۵ مقسم فی اختیاره . کتاب اخبار النحویین . کتاب الرد علی الفراء فی المعانی . کتاب جوامع العروض . کتاب الاحتجاج للقراء . کتاب تفسیر (قصیده) شبل بن عزره^۶ کتاب رسالته الی نجیح^۷ الطولونی فی تفضیل العربیه . کتاب الکلام علی ابن قتیبہ فی تصحیف العلماء . کتاب الرد علی ابی^۸ زید البلخی فی النحو . کتاب الرد علی من قال بالزوائد و قال^۹ یكون فی الکلام حرف زائد . کتاب النصره لسیبویه^{۱۰} علی جماعه النحویین . و این کتاب مشتمل بر چندین کتاب است و پیاپی آنرا ننویسد . کتاب مناظره سبویه للمبرد . کتاب الرد علی من نقل کتاب العین . عن الخلیل .

ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (رحمه الله)

ابوالحسن علی بن عیسی بن (عبدالله) (رمانی) نحوی ، نژادش از سرمن رای ، و ولادتش در سال دوست و نودوشش در بغداد است ، و از فضلا ، نحویان (بصره) و متکلمان بغدادی و متفنین در بسیاری از علوم مانند ، فقه ، و قرآن ، و نحو ، و کلام بود و تصنیفات^{۱۱} و تألیفات بسیاری داشت . و بیشتر تصنیفاتش را در حین املاء از وی گرفته اند ، و در این هنگام که ما این کتاب را پا کنویسی مینمائیم ، در حال حیات است ، و ما کتابها را که در نحو ، ولعت ، و شعر ، تصنیف کرده ، در اینجا میآوریم ، و آنچه در کلام ، و فقه دارد بجای خود ذکر خواهیم نمود .

کتاب شرح (کتاب) سبویه . کتاب نکت سبویه . کتاب المسائل المفردات^{۱۲} من کتاب سبویه . کتاب شرح المدخل للمبرد . کتاب شرح مختصر الجرمی . کتاب شرح المسائل للاخفش - بزرگ و کوچک - کتاب شرح الالف واللام للمازنی . کتاب شرح الموجز لابن-

۱- ف (کتاب ادب الکاتب) . ۲- ف (فی القراءات) . ۳- ف (مدرج) .
 ۴- ف (ونقاه) . ۵- ف (ابی) . ۶- ف (غروه) .
 ۷- ف (نجیح) . ۸- ف (ابن) . ۹- ف (وان) .
 ۱۰- ف (لسوید) . ۱۱- ف (التصرف) . ۱۲- ف (المفرده) .

السراج . كتاب التصريف . كتاب الهجاء . كتاب الايجاز في النحو . كتاب المبتداء في النحو . كتاب الاشتقاق الصغير . كتاب الاشتقاق الكبير . كتاب الالفات في القران . كتاب اعجاز القران . كتاب شرح كتاب الاصول . لابن السراج .

الفارسی ابوعلی (رحمه الله)

(حسن) بن احمد بن عبدالغفار نحوی . پیش از سیصد و هفتاد وقات یافتہ ، واز کتابهای اوست : كتاب الحجة (للقراء السبعة ائمة الامصار الذين ذكرهم ابو بكر بن موسى بن العباس بن مجاهد رضي الله عنه) . كتاب التذكرة . (كتاب الايضاح في النحو) . كتاب ابيات الاعراب . كتاب شرح ابيات الايضاح . كتاب مختصر عوامل الاعراب . كتاب المسائل المصلحة - كه در آن ردی بر زجاج^۱ بوده و معروف بالاغفال است . (و كتاب المسائل البغداديات . و كتاب مسائل الحلبيات . و مسائل الشيرازيات) نیز از اوست .

(الاصول)

... كتاب شرح كتاب الاصول . كتاب مختصر عوامل الاعراب . كتاب المسائل المصلحة - كه در آن ردی بر زجاج^۱ بوده و معروف بالاغفال است . (و كتاب المسائل البغداديات . و كتاب مسائل الحلبيات . و مسائل الشيرازيات) نیز از اوست .

... كتاب شرح ابيات الايضاح . كتاب مختصر عوامل الاعراب . كتاب المسائل المصلحة - كه در آن ردی بر زجاج^۱ بوده و معروف بالاغفال است . (و كتاب المسائل البغداديات . و كتاب مسائل الحلبيات . و مسائل الشيرازيات) نیز از اوست .

۱- ف (پرويهما عن الزجاج) جب (تردفيها على الزجاج) .

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)

فَن دَوْم - از مقاله دَوْم

از کتاب الفهرست

در اخبار علما و مشتمل بر اخبار نحویان و لغویان

کوفه

محمد بن اسحق گوید : اینکه بصریان را مقدم آوردیم برای این است که عربیت در ابتداء از ایشان گرفته شده و شهر بصره نیز قدیمی تر از کوفه است .

اخبار رواسی

بخط ابوالطیب اخی الشافعی خواندم : نام رواسی محمد بن ابو ساره ، و کنیه اش ابو جعفر بود ، و چون سری بزرگ داشت رواسی نامیده شد ، و برای آنکه در نیل اقامت داشت ، نیلی خوانده میشد .

و او اولین نفر از کوفیان است که در نحو کتابی تألیف کرد . ثعلب گوید : رواسی سمت استادی را بر کسائی و فراء داشت . و فراء میگفت وقتیکه کسائی روانه بغداد شد . رواسی بمن

۱- نیل رود مصر ، و نام دهی در کوفه ، و شهری میان بغداد و واسط (فرهنگ نفیسی)

گفت: کسائی رفت، و حال آنکه تو بیشتر ترازوی توانگری داری^۱. من نیز بیغداد آمده و کسائرا دیدم و چند مسئله از مسائل رؤاسی را از وی پرسیدم، و او جوابهایی خلاف آنچه میدانستم داد. من بگروهی از علماء کوفه که همراهم بودند چشمکی زدم، گفت: چرا بدت آمد مگر تو هم از کوفیان هستی. گفتم آری. گفت رؤاسی چنین و چنان گوید، و صحیح نباشد و من شنیده‌ام که عرب چنین و چنان گویند، تا رسید بآن مسائلی که من میدانستم، و او را مجاب نمودم. رؤاسی مرد نیکوکاری بود و خود رؤاسی میگفت: خلیل کسی را نزد من فرستاد، و کتاب مرا خواست^۲ من نیز آنرا برایش فرستادم، و او آنرا که خواند، کتاب خود را تألیف کرد. و باز گوید: در کتاب سیبویه، قال الکوفی اشاره بر رؤاسی است. ابن درستویه گوید: ثعلب عقیده داشت رؤاسی اولین نفر از نحویان کوفه است که در نحو کتاب تألیف کرد. وفاتش... و این کتابها از اوست: کتاب الفیصل - که گروهی آنرا روایت کرده‌اند. کتاب التصغیر. کتاب معانی القرآن، که هنوز روایت میشود. کتاب الوقف والابتداء الکبیر. کتاب الوقف والابتداء الصغیر.

اخبار معاذ الهراء

بنوشتۀ ابوالطیب اخی الشافعی، معاذ الهراء (عموی رؤاسی) نامش ابو مسلم معاذ الهراء و کنیه اش را ابو علی نیز گفته‌اند، و بردهٔ محمد بن کعب قرطبی است، پدرش او را مکنی با ابو مسلم داشته بود. بعد فرزندش پیدا کرد و او را علی نامید و همان را کنیه خود قرار داد، معاذ با کمیت دوستی داشت و او را نصیحت میکرد که از کار گذاری برای خالد قسری کناره گیرد، و میگفت او تعصب شدید علیه مضریان دارد، و لی کمیت نمیپذیرفت. و همینکه خالد او را دستگیر، و زندانی ساخت، معاذ اندوهگین شده و گفت:

نَصَحْتُكَ وَالنَّصِيحَةَ ان تَعَدَّتْ
هَوَى الْمَنصُوحِ عَزَّ لَهَا الْقَبُولُ^۳

فَخَالَفْتَ الَّذِي لَكَ فِيهِ رُشْدٌ
فَقَالَتَ دُونَ مَا أَمَلْتَ غَوْلُ^۴

وَعَادَ خِلَافَ مَا تَهَوَّى خِلَافًا
لَهُ عَرَضَ مِنَ الْبَلَوَى وَ طُولُ^۵

بکمیت که این گفته رسید، باو نوشت:

۱- ف (وانت اسن منته) جب (وانت امر منته) و امر بمعنی برکت یافته در مال و نسل است (فرهنگ نفیسی).

۲- ف (یطلب کتابی) جب (یطلب کتابی).

۳- تورا پندی دادم و پند از آرزوهای شنونده که فزونتر شد قبولیش بر او گران آید.

۴- مخالفت با آنچه که صلاح دید خودت بود نمودی بی آنکه بدانی بمهلکه در افتاده‌ای.

۵- و بعکس آرزوهاییکه داشتی، و از گونیهای برایت رویداد که عرض و طول زیادی پیدا کرد.

أَرَاكَ كَمَهْدِي الْمَاءِ لِلْبَحْرِ حَامِلًا أَلَى الرَّهْلِ مِنْ يَبْرِينَ أُمَّتَجِرَ أَرْمَلًا^۱

معاذالهرء تادوران برمکیان حیات داشت . و در روزگار یزید بن عبدالملک بدنیآ آمده ، و در همانسال بدبختی برمکیان ، سال یکصد و هشتاد و هفت ، درگذشت . و او را فرزندان و نوادگانی بود که پیش از وی و در حیات او وفات یافتند ، و کتابی از او بدست نیامده است .

اخبار کسائی

ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن عثمان ، و بقولی بهمن بن فیروز ، کنیه اش را ابو عبدالله گفته اند و از کوفیانی بود که از رؤاسی ، و گروهی آموخت ، و بیغداده که آمد ، رشید او را نزد فرزندان خود مأمون و امین گذاشت . بخط ابوالطیب خواندم : رشید از جای بلندی کسائی را نگاه میکرد و او رشید را نمیدید . کسائی برای حاجتی از جای برخواست تا کفشهای خود را بپوشد ، امین و مأمون پیش دستی نموده و کفشهای او را مقابلش گذاردند کسائی سر و دست هر دو را بوسیده و قسم داد که دیگر چنین کاری نکنند . رشید بجایگاه خود برگشت ، و بحاضران گفت ، چه کسی گرامیترین خادمان را دارد ، گفتند ، امیرالمؤمنین اعزه الله ، گفت نه ، او کسائی است که امین و مأمون ویرا خدمت کنند ، و قصه را بر ایشان نقل کرد .

زمانیکه بیماری کسائی در ری شدت یافت ، رشید بعیادتش میرفت ، روزی این شعر را از او شنید :

قَدْرًا أَحَلَّكَ ذَا النَّخِيلِ وَ قَدَارِي^۱ وَ أَيْبِكَ مَا لَكَ ذُو النَّخِيلِ مُقَامٌ^۳

الْأَكْدَارِ كَمْ^۴ بَذَى نَفَرِ الْحَمِي^۵ هَيْهَاتَ ذُو نَفَرٍ مِنَ الْمَزْدَارِ^۵

رشید که بیرون آمد ، گفت بخدا سوگند ، کسائی در گذشت . پرسیدند چگونه یا امیرالمؤمنین ، گفت خود او برای من حکایتی نقل کرده بود که یک اعرابی بروی فرود میآورد ، وقتی در منزلش بیمار شد باین شعر تمثل جسته و در خانه اش وفات یافت ، و گویند در همان روز کسائی از دنیا رفت . سبب نامیده شدن کسائی باین نام آن بود که وی با کساء^۶ رودباری^۷ بمجلس معاذالهرء میآمد ، در حالیکه دیگران بر تن پیرایه هائی داشتند .

۱- یبرین ، شنزار وسیعی است در شمال شرقی حجر یمامه (معجم البلدان) .

۲- تو را چنان کسی بینم که بدریا آب آورد و شن را بتجارت بیبرین برد .

۳- ای صاحب نخلستان قدر بر تو فرود آمده و بیدرت سوگند دیگر نمی بینم تو را در

آن نخلستان جایگاهی باشد . ۴- ف (بدار کم) .

۵- مگر مانند همان خانه هائی که پناهگاه نفراتی بوده و هیهات که زیارت کنندگانی

هم ندارند . ۶- کساء گلیم است (فرهنگ نفیسی) . ۷- ف (ورداء) جب

(رودباری) و رودبار بلوکی است در کوهستان ری (فرهنگ نفیسی) .

کسائی در سال یکصدونود و هفت درری وفات یافت. و در يك روز با ابویوسف قاضی بخاک سپرده شدند و این کتابها از اوست : کتاب معانی القرآن . کتاب مختصر النحو . کتاب القرات . کتاب العدد ، کتاب النوادر الکبیر . کتاب النوادر الاوسط . کتاب النوادر الاصغر . کتاب مقطوع القرآن و موصوله . کتاب اختلاف العدد . کتاب الهجاء ... کتاب المصادر . کتاب اشعار المعایات و طرائقها . کتاب الهات المکنی بها فی القرآن . کتاب الحروف .

نصیر ابن یوسف

مصاحب کسائی ، و از نحویان و لغویان بود . از کتابهای اوست : کتاب الابل . کتاب خلق الانسان .

و از علماء کوفه

ابوالحسن احرار است^۲ نه خلف. گویند از کسائی هم گذشته^۳ و برتری بر او پیدا کرد. وی از رؤاسی آموخته، و بر کسائی قرائت داشته و این کتابها از اوست . کتاب التصریف . کتاب یقین البلاء . و از علماء و راویان کوفه ، خالد بن کلثوم کلبی است، که از راویان اشعار، و دانا با نساب و القاب و سرگذشتهای مردم بود . و بنوشته ابن کوفی : در اشعار و قبائل هنرمندی داشت، و کتاب الشعراء المذكورین . کتاب اشعار القبائل . از اوست که مشتمل بر چند **فبیله** است (از آن جمله ...).

اخبار فراء

ابوزکریاء یحیی بن زیاد فراء ، برده بنی منقر ، و در کوفه بدنیا آمده است . سامه نام فراء راعیسی ، و یوسفی ، یحیی بن زیاد بن قرانحت (بن داور بن کردناد) نوشته اند . ابو عبدالله بن مقله از قول ابوالعباس ثعلب نوشته است، سبب املاء کتاب فراء در معانی آن بود ، که عمر بن بکیر ، مصاحب فراء ، بحسن بن سهل پیوست ! و بفراء نوشت ، امیر حسن بن سهل ، بسا اوقات از من چیزهایی از قرآن میپرسید که جوابی برای او حاضر ندارم . اگر صلاح بدانی ، اصولی را ترتیب داده ، یا آنرا بصورت کتاب در آور ، تا بان مراجعاتی داشته باشم ، و بهمان گونه رفتار کنم . فراء اصحابش را خواند که بیایند تا کتابی در قرآن برایشان

۱- ف (نصر) . ۲- ف (احمد) و بهمین جهت نوشته (نه خلف) یعنی خلف احرار

نیست و ف (یخلف) دارد .

۳- ف (قبل و بعد الکسائی) جب (قیل و تعدا لکسائی) .

املا نماید ، و روزی برای این کار مقرر داشت . در آن روز که همه حاضر شدند و فراء بمیان نشان در آمد ، به پیرمردی که در مسجد اذان میگفت و مردم را قرائت نمازمیآموخت گفت : فاتحة الكتاب را بخوان ، و او تفسیر نمود و بهمین گونه آن مرد تمامی قرآن را خواند ، و او تفسیر کرد .^۱

ابوالعباس گوید : پیش از فراء کسی چنین کاری را نکرده ، و گمان نمیرود ، کسی بتواند چیزی بر آن بیفزاید . و باز گوید : سبب املاء حدود نیز آن بود که گروهی از اصحاب کسائی نزد او جمع شده ، و تقاضا کردند که مبنای نحورا برایشان املا نماید . و او باین کار شروع کرد ، در مجلس سوم . بهم گفتند اگر کار بدینگونه ادامه یابد ، کودکان نیز نحورا فرا گیرند ، و راه چاره در این است که از حضور خودداری نمائیم ، و چنین کردند ، فراء بخشم در آمد و گفت : از من خواستند که برایشان جلسه داشته باشم ، و همینکه نشستم در آمدن تأخیر روا داشتند ، بخدا سوگند اگر دو نفر حاضر شوند ، من نحو را املا خواهم نمود ، و شانزده سال نحو را املا داشت ، بی آنکه در دستش کتابی دیده شود ، جز يك مرتبه ، که آنهم نسخه کتابی بود که مراجعه بآن لازم آمده بود .

ابوالعباس گوید : فراء در مسجدی که کنار خانه اش بود می نشست ، و نزدیک باو واقدی جلساتی داشت . فراء در تألیفات و تصنیفاتش فلسفه بافی میکرد ، و گفتار فلاسفه را در الفاظ خود میگنجانید . و بیشتر اوقات در بغداد بود ، و پول اندوخته میکرد . سال که بآخر میرسید ، بکوفه میرفت و چهل روز در آنجا میان خانواده اش میگذرانید ، و اندوخته های خود را میانشان تقسیم و احسان مینمود . از اشعارش چیزی بدست نیامد جز این ابیات ، که ابوحنیفه دینوری از طوال روایت کرده است :

يا امرا على جريب من الار	من له تسعة من الحجاب ^۲
جالسا في الخراب يحجب عنه	ما سمعنا يحجب في خراب ^۳
لن تر اني لك العيون يباب	ليس مثلي يطيق رد الحجاب ^۴

فراء سال دوست و هفت ، در راه مکه وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب معانی

۱- ف (فقال اقراء بفاتحة الكتاب ففسرها ثم نوفي الكتاب كله فقراء الرجل ويفسر الفراء) جب (اقرا بفاتحة الكتاب ففسرها ثم مرفى الكتاب كله يقراء الرجل و يفسر الفراء) .
 ۲- ای امیر بريك جريب زمين که نه نفر دربان برای خود گذاشته . ۳- در حالیکه در خرابه نشسته ویرا دربانی کنند . ما نشنیده ایم خرابه دربانی داشته باشد . ۴- دیدگانی مرا بر چنین دری نخواهد دید زیرا مثل من کسی نمیتواند حاجبان را رد نماید .